

التفويض الكبير في اصول التفسير

از تصنيفات



مه لا شاه ولی الله مکتب دهلوی والد
مجاہد سید لا شاه عبد العزیز قدس سرهما

برای تفہیم مسائل قرآن عظیم و اسلوب طریق نظم و نسق آن

تصحیح خیر خواہ خلق الله ہیچمدان عبد الله ولد

سید بہاد ز علی مرحوم

مطبع احمدی سنہ ۱۲۵۹ھ جاری

مقام شہر پشاور متعلقہ ضلع موگلی پشاور

بسم الله الرحمن الرحيم



نعم الهی در باره این بند ضعیف بن شما باند و اجل آنها تو دین
فهم قرآن عظیم است و سنن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
و السلام بر کثرین امتیان بسیار اند و اعظم آنها تبیین فرقان
که بیم است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را تا قیام و فرمود
بقرن اول تا ایشان بر آن ثانی کرسانند و دهانند او را
آنکه این در ماند و این از روایت و درایت آن حصه رسید
اللهم صل على هذا النبي الكريم سيدنا و مولانا و شفيعنا
افضل صلواتك و ايمين بر كمالك و على الله و استجابه
و علمه امين

اما بعدی گوید بشری الله بن عبدالمجید غفرلہ تعالی بارطقتہ العظمی
 چون برین فقیر وری از فہم کتاب اللہ کشادہ پذیر خواست کہ
 بعضی ذکات نافہ کہ دوندہر کلام آئندہ یادان را بکار آید و
 رسالہ مخیر بری مضبوط نماید امید داری از عنایت بی غایت
 حضرت باری آن است کہ طالب علمان را بہ مجرد فہم این
 قواعد را ہی شریک و فہم معانی کتاب اللہ کشادہ گردد کہ اگر
 ہمیری در مطالعہ تفاسیر یا کذا ایندن آنہا بر مفسران حلی
 انہم اقل قليل فی هذا الزمان بسر بردن صرط و ربط
 بدست نیاند و سمیتہا بالقور الکینیر فی اصول التفسیر
 و ما ترفیقہ الا باللہ علیہ توکل و هو معہی و نعم الوکیل
 و ما بعد این رسالہ منحصراست در پنج باب * باب اول بود
 فی بیان علوم و کتب کہ قرآن مجید بطریق تفسیر بر آنہا دلالت
 فرمودہ است و گویا نزول قرآن بالاضالہ برای آن بودہ است
 باب دوم در بیان وجوہ خفاء نظم قرآن بہ نسبت اذعان
 اہل زبان و علاج آن وجوہ با وضوح بیان باب سوم لطافت
 نظم قرآن و شرح اسلوبش بدیع و جلیب و غایب و آشکارا

در تفسیر صحابه و تابعین • باب پنجم در ذکر جمله صلح از
شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن
مستند از ضرورت است و خواص در تفسیر بدوین ضابط آن ممنوع
و محذور • باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم
بطریق تمییز بیان آن فرموده است باید دانست که معانی
منطوقه قرآن خارج از پنج علم نیست عالم احکام از واجب
و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد
یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدینه و تفصیل این علم ذمه
فتیه است و علم مخصوصه با چهار فرقه ضاع که یهود و نصاری و مشرکین
و منافقین و تفریح برین علم ذمه متراکم است و علم تذکیر بآلاء الهه
از بیان خلق آسمان و زمین و آلهای بندگان بلایه ایشان
در می یابست و از بیان صفات کایه او تبارک و تعالی و علم
تذکیر بایام الهه یعنی بیان و تابیعی که آفرادهای تعالی ایجاد
فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمان
و علم تذکیر بکرامت و مایه آیه از حشر و نشر و حساب و میزان

در جست و جوی و خط تنافس این علوم و الحاق احادیث و آثار
مناسبه آن و تفسیر و اعطای مذکور است و بیان این علوم بر دوش
تقریر عرب اول و دفع شده بر دوش تقریر متأخران پس
در آیات احکام اختصار که قاعده من زبان است و تفهیم
قواعد از قبیل و غیر ضروری که ضاعت اصول بیان است التزام
نه فرموده که آیات مخصوصه التزام به مشهورات مسلم و خطایات
نافعه اختیار نموده تنقیح برای این بر دوش منطبقان مناسب است در
انتقال از مطلبی به مطلبی چنانکه قاعده ادبای متأخرین است
در رعایت مگر در بلکه آنچه القاعده آن بر عباد خود مهم دانست آنرا
نشر فرمود و هر چه مقدم شود و گو شود و هر چه موخر شود و گو شود عامه
مفسرین هر آینه را از آیات مخصوصه و آیات احکام بقتضی مربوط
بنشانند و آن مخصوصه را اصول و نزول از کلام اما محقق آنست
که قصد اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و
در هم شکستن عقاید باطله و اعمال فاسده ایشان پس وجود
عقاید باطله و در کفین سبب نزول آیات مخصوصه است و وجود اعمال
فاسده و جریان منال در میان این سبب نزول آیات احکام

است و متنبه شدن ایشان گریز از آلاء الهی و ایام الهی و وقایع
 موثقه و مابعد آن سبب نزول آیات مذکوره است و خصوصیات
 قصص جریئه که تصدیق و تأیید آن کشید و این چندان در خیل
 نیست الا در بعض آیات که آنجا ترمیم است به اقصی آن
 و تا بهی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده
 یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و آنرا در هر
 ساجه از مشنیدن آن در مرض حاصل می شود بدرون بسط
 قصه زایل نمی گردد پس لازم آمد که این عنوان را بهی
 شرح کنیم که میباید ابراد قصص جریئه لازم بیاید و فصل
 در قرآن مجید با چهار فرق خاصه و خاصه واقع شده است
 بیشتر کین دیو و دنیای و منافقین و این مختصه بر دو قسم
 است یکی آنکه آن عقیده و اعتقاد است که در تفسیرش نمایند
 شفاعت او و بران انکار کنند پس بس دیگر آیه شبهات ایشان
 در بر نمایند و آخر ابعاد بر بانه یا خطایه حل نمایند اما مشرکین خود
 را احشامی گنند و دعوی مدین بابت ابراهیمی می کردند و جریئه
 کس را گویند که بابت ابراهیمی مدعی باشد و شمار آن ملت

باب اول

(در بیان)

و لازم گیرد و شهادت ابراهیمی حج خانه کعبه است و
استنبال آن و نماز و غسل از جنابت و اختان و سایر خصال
فطرت و تحریم اشهر حرم و تنظیم مسجد حرام و تحریم محرمات
نسبه و ذمی و ذبح در حلی و غیر در لیه و تقرب بذبح و غیر خصوصاً
در ایام حج و در اصل است وضو و نماز و صوم از ثلوع فجر تا غروب
و صدقه و مساکین و اعانت بر نوأئسب حی و صلوات ارحام
مشرع بود و مدح به فعل این اشیاء در میان ایشان جاری
بود اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان
کیان لم یکن شده بود و تحریم قتل و شتر قتل و زنا و دیا و غصب نیز
در اصل ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری
اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس آثاره میرفتند
و عقیده ایشان بر خداوند تعالی و انوار کسب خالق آسمان و زمین
است و اند بر حوائش عظام است و قادر بر ارسال رسل و
مجاری عباد بر اعمال ایشان و مقید و حوادث قبل از وقوع
آن و آنکه فرشتگان بندگان مترجعه اند و مستحق التظیم اند
نیز در میان ایشان ثابت بود و اشیاء ایشان بران دلالت

مخفی کند اما جمهور مشرکین و دین عقاید مشبهات بسیار ناشی از
 استبعاد آن امور و عدم اذیت باره آن بهم ریخته
 بودند و کمرای ایشان شرک بود و تشریف و تحریف و انکار
 مباد و استبعاد و رسالت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و
 ناس بودن اعمال قبیه و مسلم و میان یکدیگر و ابتداء رسوم
 فاسده و مندرس ساختن عبادات و شرک آن است که غیر
 خدا را معنات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بارزاده
 که تغییر از ان بکن فیکون می شود و یا علم ذاتی از غیر اکتساب
 بجواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شناسایی
 مریض یا لغت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از نابسیب آن
 گواهیست تنگدست یا بیمار و شقی گردید یا در حمت فرستادن
 بر شخصی تا بسبب آن در حمت فرستاده شود **و** یا در حمت فرستادن
 سعید باشد و این مشرکان و در خلق جوایز و بدایر اگر چه عوام و بدایر
 و اثر یک نمی دانستند و چون خدای تعالی بر گادی ابرام
 فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نمی کردند بلکه انچه بیک
 ایشان دور امور خاصه بعضی بندگان بود گمان می کردند که مانند

باب اول

(۹)

آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طراف و ملک
می فرستد و ایشان را در امور خجسته تادقیق بکام صریح بادشاه
نموده است بخوار و متضرع می دارد و خود بند بر امور خجسته
بندگان نمی برد از دحواله سایر بندگان بتهار می کند و شفاعت
بهاره در باب خادمان و مستملان ایشان قبول می نماید همچنین
ملک علی الاطلاق حل مجده یعنی بندگان خود را حاجت انواریت
دادده است و رضا و مسخط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس
واجب می دانستند تقرب بآن بندگان خاص تا سبکی قبول
ملک مثل حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجازی
امور درجه پذیری باید و بلاخره این امور سجد به سوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلق بنام ایشان و استعانت و دعا نمود
فرموده اند به قدری که فی کون بسیار ایشان تجویز می نمودند و صورها
از دست بندگان و در کتب و مثل آن تراشیده و قبله توجیه بآن
از روح ساخته و جایان رفته رفته آن سنگ را با ابناء خود معبود
انگاشتند و حلق عظیم را با یافت و تشبیه چهارت از اثبات
حقانیت بشریه است خدا را انباء برگزیده و تعالی پس می گفتند

که ملائکه دختران خدا اند و می گنهند شفاعت بندگان خود قبول
می کند اگر چه دشمنان نباشند چنانکه پادشاهان به نسبت امرای
کبار گاهی چنین می کنند و عالم و جمیع و بشرف که لایق جناب الالایت
است چون دودهن ایشان جانمی گرفت بر عالم و جمیع و بصیر
خود قیاس می کردند و در تخم و تخیر می افتادند و بیان عزت
آن است که اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام بر شریعت جد
بزرگوار خود بودند تا آنکه عمر بن الحی لنگه اند غایب پیدا شد و برای
ایشان احکام وضع کرد و عبادت آنها مشروع ساخت و یله
کردن مجاز و سواب و جام و استقامت باز لازم و مثل آن برای
ایشان اختراع نمود و این حادثه پیش از بعثت آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک صد سال وقوع یافت و آن
جمله دین باب تمسک به پیش از آنکه در دنیا بودند و آنرا یکی از
جمع قاطعه خود می دانستند و اگر چه انبیای سکر بیتی در عصر نبوت
بیان فرموده اند اما باین شرح و ببط که در قرآن عظیم مذکور
است لهذا جمود مشرکین بر آن مطاع بودند و مستبعد نمی دانستند
و اعراض می کردند اگر چه بنو حنی حضرت ابراهیم و خضر علیه السلام

باب اول
(۱۱)

یا که به نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراض نمودند بودند
اما صفات بشریه که حجاب جمال یا کمال انبیا است ایشان
را آشوبش می داد و محبت بتو بیرون الهی که مقتضی بعثت
انبیا است نشأحتی چون مالوت بهائت و رسول بمسل بودند
آنها استیلا می نمودند و درین باب شبهات و ابیه نامسموعه
و در میان می آوردند مانند آنکه محتاج بشر اب و طعام نبی چرا
باشد و خدای تعالی فرشته را چرا نه فرستد و بهر آدمی جدا
چرا و نمی نازد و علی هذا الاصول و اگر در تصویر حال
مشرکین و عقاید و احوال ایشان توقف داری احوال
مخبر فان اهل زمان خصوصا آنکه باطراف داد الاسلام
مکونت دارند ملا حظ کن که ولایت را چه خیال کرده اند و
با وجود امر ادب بولایت و تقیید مستقیم درین زمانه وجود و لیا
محال می دانند و بگویند و استانه می زنند و انواع شرک
بمل می آند و تشبیه و تخریف چگونه و ایشان راه یافته است و
به کام عجب صحیح لتتبعن من قبلکم الری آفات ایچ و جز
نیست کار امر و ز قوی مرئوب آند و معتقد مثل آن صایق با الله

سبحانه عن ذلك بالوجه الذي تعالى برحمته خود آن حضرت
 واصلی الله علیه و آله و سلم در بیان عرب بیوث شاخت
 و آن حضرت را با نام است مانت حنیف که از فرمود و در قرآن و غیره
 با ایشان مخاصمه نمود و در مخاصمه نمایی که با ایشان
 از بنایابی مانت حنیف واقع شد تا الزام مستحق شود پس
 جواب اشراک او لا ُطِبَّ ذَلِیلُ است و نقض تمسک به تقلید
 آباء و ائمه است و ادوات این بندگان با عداوتی تبارک و تعالی
 و اختصاص خدا با مستحقان اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان
 و اثبات بیان اجماع انبیاء برین مسئله و ما ارسلنا بکرم قیلاً
 من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون
 و در اثبات بیان شاعت عبادت اصنام و سقوط احوال امرایان
 که است انسابه فکیف یرتبہ الالوهیة و هیئت این جواب
 مسوق است برای قومی که اعنایم را میبودند و انچه را که
 جواب تشیه ادلاطاب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آباء
 و اثبات بیان ضروری بودن مجانست در میان و الیه و که
 آن مقصود است و اثبات بیان شاعت اثبات هر که در مذموم

پیش خود خدا را ابرارک و تعالی الریکم البينات و لكم البیون
 و این جواب مسوق است بر این قومی که به مشهورات و
 مشهورات شریع خود که شده اند اکثر ایشان به نفس صفت بودند
 و جواب این نیز بیان عدم نقل آن است از آنکه علت و
 بیان آنکه این همه اخراج و ابتداء غیر معصوم است و جواب
 است بتباد و نشر و نشر اولیای است بر احوال ارض و
 مانند آن و نتیج مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است
 و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار آن و
 جواب است بتباد و تناسل اولیایان وجود آن است و در
 انبیای مقدمین و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهیم
 و يقول الذین کفروا لست من سلاقل کفی بالله شهید
 و یکنی و ینکم * و من عند علم الکتاب و ثانیاً دفع است بتباد
 به بیان آنکه اخبار کتب عبادت الهی است قل ایما انا
 بشر مثاکم یوحی الی و تفسیر وحی بآنچه محال نبود و ما کان
 ایضاً ان یکلمه الله الاية و ثانیاً بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی
 که از احوال آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان در تعیین

متوجهی که پناهبری آن نمی خوانند و یا فرشته را اینها می رسا خن
 یا هر کس وحی نرسد نادان بنابر مصلحت کلاه است و که علم
 ایشان از ادراک آن قاصد است و چون اکثر مبعوث الیکم
 مشرکین بودند این مضامین را در سوره نهمی ^{که در سوره نهمی} به پیغمبر با سادگی
 شده و به پاکیزه است بدین اثبات فرمود و از آغاز و آن بر آب
 کبره تاشی نه نمود آری محاطه حکیم مطابق به نسبت این جاهلان
 چنین باید و در مقابله این بی عقلان سخن گفتن به همین پاکیزه نماید
 ذلک تقلید از لفظ الکریم و هو و بود و است ایمان آورد و
 بودند و جلالت ایشان خرفند احکام تورات بود و جواب خرفند
 لفظی باشد خواه خرافات مبنوی و گمان آیات آن را فترا
 بالحق آنچه از ان نیست بآن و کمال در اقامت احکام آن
 و بهالت و تعجب مذکور خود و است پیما در سالت حضرت پیما
 ضلی الله علیه و آله و سلم و بی ادبی و حسن نسبت آن حضرت
 بلکه به نسبت خدا تبارک و تعالی نیز و مبعوث بود و در محل و حوض
 و غیر آن اما غریف لفظی در ترجمه تورات و امثال آن
 می برند و در اصل تورات پیش از این فیر این چنین می نمود

و بعد از این عباس و خریز و منوی تاویل فاسد است بحمل
آیتی بر غیر معنی آن. بسینه زودی و اغراب از راه مستقیم
از آنجمله آن است که فرقی میان متدین ناسی و کافر جاحد و دهر
مائی بیان کرده اند و گمان فرود آید و وعدا بید اثبات نموده
همانند و ناسی را خروج از نار بشفاعت انبیاء درست کرده و در
آقای این معنی در هر مائی اظهار نامع متدین بآن ملت کرده اند
و در تودیت یهودی و عبری را این ملت اثبات نموده اند
و در انجیل نصیحانی را در این مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم
بر مسلمانان را این مرتبه نهاده اند و مناط حکم ایمان است بجا
و در آخرت و انبیاء بینما بفری که بر ایشان مبعوث باشد
و عمل بشرایع ملت و اجتناب از منہیات آن نه خصوص پیچ
فرقه که اظهار پس یهود و انبیا که هر که یهودی باشد یا عبری
الیه بیتی خواهد بود بشفاعت انبیاء و در خلاص خواهد ساخت
و جز چند روز و روزی نخواهد ماند اگر چه آن مناط حکم متحقق نه شود
و ایمان بعد از بوجی آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان با آخرت
و بر ملت بینما بفری مبعوث بایشان حظی آورده اگر کرده

باشند و این غلط خبر است و محل محض چون قرآن عظیم
 میهن است بر کتب مشابه و همین مواضع اشکال آن را این شبهه
 را بر وجه اتم کشف فرمود بکلی می گنبد سینه و احاطت و
 خطیخته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و از آنجمله
 آن است که در هر مانی احکام به حسب مصالح آن عصر بیان
 نموده اند و در تشریع بر وفق عادات قوم ملوک نموده اند
 و بنا کید اخذ بآن و اداست عمل و اعتقاد بر آن و حصر حقیقت
 در آن امر فرموده اند و مراد آن است که در آن عصر و در آن زمان
 حقیقت در آن اعمال محصور است و اداست ظاهری مراد است
 نه اداست حقیقی یعنی تا آنکه بنی دیگر نیاید و پرده خمار از روی
 نبوت وی انداخته شود و ایشان آن را بر استقامت
 یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن مات فی الجحیم
 منینش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت
 آن مات له آنها منبر نیست ایشان خصوصیت را مبر دانسته
 گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را چه یهودیت
 وصیت کردند است و از آنجمله آن است که طهرای کربلایی در

بر مانی انبیا و تابعان ایشان و ابر القیاس مرتب و محبوب شریف
 و اود است و دیگران ملت را به صفت بیعت گوید و است
 و در این باب به انظار شیخ بهر قوم و کلمه واقع شد اگر انظار انبیا
 بجای ملکیان ذکر شد که باشد چه عجب بود که آن کردند که آن
 تشریف دایر بر اسم یهودی و عبری و اسرائیلی است
 اود است که دایر بر صفت انقیاد و خضوع و تمسک به راه حق
 است به بعثت انبیا لا غیر و ازین قبیل تا دیلات فاسد بسیار
 در خاطر ایشان مرکوز شد و بود و آن را از آباء و اجداد خود
 فراگرفتند و آنرا از این شبهات برداشتند فرمود و گمان
 آیات آن است که بعضی احکام و آیات را برای محققیت
 بهاد شریفی یا برای طلب دیاسی اتمامی نمودند تا اعتقاد مردمان
 نسبت بایشان متعاضی نه شود و هرک عمل بآن آیات ملام
 نه شوند از آنجه آن است که وجه زانی و تورات مذکور است
 و ایشان بنابر اجماع اجبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد
 و تحمیل وجه به جای آن آنرا ترک کرده بودند و از خوف
 و بیهوشی آن و ای پوشیده اند از آنجه آن است که آیاتی را

که در آن بشارت با خبر داسمعیل علیهما السلام است بر بنیستنی
 در میان ادلا و ایشان قواست بر وجودی که در کمر زمین
 جفا و شیوع تمام پیدا کند و کتب آن چنان حروف به مایه
 مبرور و در از اطراف انالیم قصد آن ماضی کند و آن آیات
 تا حال در تورات ثابت است تاویل می کردند که اخبار است
 بر وجود این ملت نه امر است باقی آن می گذشت بمایشیه که بهت
 جلیلیا و چون این تاویل را یکایک رایج کس نمی شنید و پیش
 هیچ کس صحت نداشت تا یکدیگر توأسی می کردند باخاء آن و
 تجویز اظهار آن بهر عام و خاص نمی کردند تا بعد از کرم و ما فتوح
 الله علیکم ایضا جوکم به بحد و یکم * چنانچه اهل بودند منت
 ندانند خبر با خبر داسمعیل باین مبالغه و ذکر این امت بدین
 تشریف ایچ اتمان دارد که حمل بر اخذ آن می باشد و
 و غریب بدین آن بود سبیا نک شد انک عظیم * و اما اقرا
 پس سب آن دخول تمتی و شد و است بر اخبار و بیان
 ایشان و اسحقان یعنی استنباط بعض احکام بابر آدر است
 مصلحت بدان بدون نص شارع و استنباطات و انوار را

در آنچه دادن نفس اتباع آنرا یعنی باصل ساخته و انشای
 است خود و این از حجج فاطمه گمان می گردند خود را از انکار نبوت
 حضرت عیسی هم هیچ مستد ایشان نیست مگر اقوال مسافت و
 اینست در کتابی از احکام و آثار است و اما نسبت احکام
 این و از کتاب نقل و حرص خود را بر اینست که مقتضی نفس
 اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء الله
 ان النفس لا مارة بالسوء الا لما رحم ربی اما این روایات
 و اما این کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که گفت می گردند بر این
 صحیح آن بنیاد بل فاسد و آن را در رنگ شرع اظهار
 می نمودند و اما استبعاد و سالت حضرت پیرنا مبرنا صلی الله
 علیه و آله و سلم پس سبب آن اختلاف عادات انبیاء و احوال
 ایشان است و در کتاب خروج و قبایل آن و آنچه بدان مانند اختلاف
 شریعت ایشان اختلاف است و در معانی و انبیاء بعثت پیرنا میرا
 قوم بنی اسرائیل چند از آنکه جمیع انبیاء از بنی اسرائیل بودند و
 استمال آن در اصل درین مسئله آن است که نبوت بمنزل اصلاح
 تنویر عالم است و تنویر عادات و عیادات ایشان را ایجاد

اصول بر دایم بر قوی در عبادات و نه بر منزلت و سبب است
 مدینه عادت دارند اگر نبوت در این قوم پیدا شود آن عبادات
 را بر انداخت نمایند و از هر نو ایجاد عادت دیگر نمایند بلکه تمیز
 نماید در میان عادات آنچه بر قاعده باشد و موافق بر نبی حق
 بود باقی که از دود آنچه خلاف آن باشد تغییر دهند بقیه و ضرورت
 و تذکیر بآدم و بایام الهی نیز همان اسباب می شود که در میان
 ایشان شایع باشد و بدان آتش باشد و با میزند پس سبب
 این نکته شرایع انبیاء مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف حکم
 طیب است چون تذکره و بیمار کند یکی را دود ای سر و دود غذای
 بار و وصف کند و دیگر را دود و عذای بار را بر نماید و غرض
 طیب در هر دو جایکی است و آن اصلاح طبع و از الی منفسد را غرض
 باشد که در هر اقلیمی دود و عذای عاده و صلیب کند بحسب عادات
 آن اقلیم و در هر فعلی تذکره و بیمار نماید بحسب طبع آن فصل
 هم چنان کنیم حقیقی جل مجد و چون خواست که آن بیمار را این مرض
 نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع و تقویت ماکه و از الی منفسد آن
 ایجاد نماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و

باب اول
(۷۱)

مصادیق هر خبر آن معالجه مختلف شد با تجربه اگر نمونه بود و خواهی
که نبی عظمای بود که طالب دنیا باشند و خواهی که فیه تبتلید سلف
و معرض از خصوص کتاب است و نعمی و تشدد و استعجابان
عالمی که باشند باخته از کلام شارع مخصوصی بی پروا باشد
باشد و احادیث موضوعه و تأویلات فاسد و امتدادی خود ساخته
باشد تا شاکن کافهم شمس اما نصاری به حضرت عیسی علیه السلام
ایمان آورده بودند و ضالالت ایشان آن بود که خدای را تبارک
و تعالی سه ستاره متناظر بر وجه حسن الوجوه و متوجه بر وجه آخری دانستند و
آن شعب را اقامت نموده می گفتند یکی اب و آن باز آمدند اُبت عالم
بود و دیگری این و آن باز آمدند در اول است که معنی عام
شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن
بازاء عقول مجرد بود و اعتقاد می کردند که اقوام این روح عیسی
متدفع نمود یعنی چنانکه تیریل هم بصورت آدمی ظاهری شود
هم چنین این بصورت روح عیسی هم ظهور نمود پس عیسی هم
خداست و هم این الله و هم بشر و احکام بشریه و الهیه هر دو
بر وی جاری است و درین باب تمسک به بعضی خصوص

انجیل می نمودند که در اینجا لفظ این واقع شده و بعضی افعال را
 را بنحو نسبت داده اند چو اسماء اشکال اول بر نقش بر تسبیح
 آنکه کلام حضرت عیسی عم باشد به حرکت آن است که لفظ این
 در زمان قدیم به معنی محبوب و مترتب و منتهی بوده است چنانکه
 بسیاری از قرائین و انجیل دلالت می کند چو آب اشکال
 ثانی آن است که آن بر سیل حکایت است چنانکه ایلمی
 بادشاهی گوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را بر هم
 زدیم و در حقیقت این معنی راجع است یاد شاه و ایلمی برتر جماعتی
 نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی الطباع
 متانی بوده است و در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی
 به تمثیل حضرت جبرئیل بصورت بشریه و التماس کلام پس به سبب
 این الطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می شد که مشعر نسبت
 آن افعال بنحو و باشد و السقیقة غیر خقیقة با الحماه خدا می نمود
 و در این مذهب باطن فرمود و بیان نمود که عیسی بنور خدا است
 و روح پاک و عینی که در رحم مریم صدیقته نفخ کرد و نور او را
 بروح القدس نمایند داد و غایت خاص و در بیان او در مراحلی

داشت با بجهه اکثر بالفرض خدا تبارک و تعالی در گسوت روحی
که از جنس سایر ارواح است بر آند و باشد و به شرح به بشری
که در بود چون این نسبت به ایک بشکافیم لفظ اخ و برین معنی
جاری باشد الا نسب امج و اقرب الفاظ باین معنی توهم و مثل آن بود
و تعالی عما یقول الظالمون صلو اکبیر اا اگر خواهی که نمونه
آن اذین فریق ملاحظه کنی امرو زاد و لا د مشایخ و اولیای اتمانیا
کن که در دخی آبای خود به ظنون دارند و تا کجا کشیده برده اند
و سیعلم الدین ظلموا ای متقلب ینقلبون و نیز از ضلالت
ایشان یکی آن است که جرم میکنند که حضرت عیسی عم مقتول شده
است و فی الواقع در قفسه عیسی استنباهی واقع شده بود رف بر آسمان
و اتمل کان کردند و کابر این کابر ایمان غلط را و ایت
نمودند خدا ای نهالی و لا قرآن شریف اذاله مشبه فرمود که
ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و را نبیل آنچه مقوله
حضرت عیسی ازین باب مذکور است همیشه اخبار است
به جرات یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدا ای نهالی ازین
مهربان بجای سرگردان آنچه مقوله جواریان است متشای آن

و قبح ایشان است و عدم اطلاع بر حقیقت ترفع که بالافان ایشان
 و اسماج بود و نیز از ضلالت ایشان کن آن است می رسد که
 که نافر قیام بود و همان عیسی است که در قتل پیش جو ادریان آمد
 و ایشان را تنگ انجیل و صلیب کرد و می گویند عیسی و عیسی
 کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام
 مرا گیرد سخن او قبول کند و الا نه کنید قرآن عظیم بیان فرمود که شهادت
 حضرت عیسی بر پینا مبرما ضلای الله علیه و آله و سلام مطبق است
 نه بر خود است و حایه حضرت عیسی عم زیرا که در انجیل گفته
 شد که نافر قیام می در میان شما باشد و تعظیم علم کند و پاک مباد
 مردمان و او این متنی خبر بحضرت پینا مبرما ظاهر نشد و نام عیسی عم
 که متن عبادت از ان است که اثبات نبوت ایشان کند
 نه آنکه الله گوید با این الله اما منافقان دو قسم بودند که یکی
 بزبان کلمه ایمان می گفتند و دل ایشان مطمئن بود و بکفر و جحود
 صریح بخاطر اظهار می کردند و در حق ایشان است فی الدار
 الا سفل من النار و گری و اعل شده و در انلام بضعف میاید
 بر عادات قوم خود و مدعی اند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز

مسلم شوند و اگر کافر باشند ایشان نیز کافر و مثلاً ابناغ که ایت
 و نبویه بر دهن ایشان چند ان بهجوم کرده است که محبت حد ا
 و محبت رسول را اجائی نگذاشته یا حرص مال و حسد و خدو و
 مثل آن در لاک قلب ایشان شده است که حالات مناجات و
 نکات عبادت را باخاطر ایشان بجای نگذاشته و مثلاً
 اشتغال با نود معاش چند ان مشغوفند خود نیاحت که
 اهتمام با امر معاد و آخرت و اوستن و در فکر آن افتادن
 فرصت نداد و مثلاً در سالت حضرت پینامبر مانیون و ایهیه
 و شبهات دیگر که بخاطر ایشان می کرد و هر چند تا آنجا نمی رسند
 که جامع ربقه اسلام کنند و اذان باب بالکی بر آید و منت آن
 شکوک جریان احکام بشریه است بر حضرت پینامبر و ظهور
 مانت اسلامیه و صورت غلبه ملوک بر اطراف ممالک و مانند
 آن و مثلاً محبت قبایل و عشائر ایشان را بران داشت که
 در نصرت ایشان و تقویت و تأیید ایشان هر چند خلافت
 اهل اسلام باشد سعی بلخ به تقدیم رسانند و درین مقابله امر
 اسلام را ترک کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق

است و اتفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 توان دانست که از قبیل علم نجیب است و بر مرکب قلب اطلاع
 توان یافت و اتفاق ثانی کثیر الوقوع است و پادشاهان و اشراف
 بهین اتفاق است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن علیه کان
 معناه فتاء الصا اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اخبر
 خاصه فیر و هم المماثلون بطئه و هم المؤمنون فر من الخلل
 غیر ذلک من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان
 در قرآن عظیم آشکارا فرستاده و از احوال این دو گروه خبری
 بسیار بیان فرمود تا همه است از این اخبار از نمایند و اگر خواهی
 که از منافقان نمونه بینی و در مجاس امر او مصاحبان ایشان را
 بین که مرضی ایشان را بر مرضی شادع ترجیح می دهند و انصاف هیچ
 فرق نیست در میان آنکه کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بواسطه شنیده اتفاق و زیدند و در بیان آنکه الحال پیدا شده اند
 و بطریق شین حکم شادع معلوم کرد و ایند بعد از آن بر ایشان
 خاص است آن اقدام می نمایند و حال به انقیاس جماعه از معتقوبان
 که شک و شبهات بسیار بخاطر دارند و موافق است و نسبتا

متاخر اند نموده آن کردند و اند باجماع چون قرآن بخوانی که آن بکس
 که فاسد باقومی بود که بودند و در که شد بلکه بحکم حدیث لتتبعن
 من من قبلکم هیچ بلائی نبود مگر امر در نموده آن موجود است
 پس بتنبه و احادیث بیان کلیات آن مقاصد است نه خصوصیات
 آن حکایات این است آنچه درین کتاب از بیان عقاید این
 فرق ضال و تفرع را جواب آنها میسر شد و آن در فهم معانی آیات مفاسد
 انشاء الله تعالی کافی است • فصل • در بقیه مباحث علوم
 نجمله باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب خواصت ناس
 است از عرب و عجم و خسر و بد و پس حکمت الهی مقتضی آن
 شد که در تذکیر بآلاء الله زیاد از آنچه معلوم اکثر افراد بنی آدم
 بود خطاب کرد و زیاده ببحث و تفتیش بکار نیاد و در سخن در آسماء الله
 وصفات الله یوحی مشوق ساخت که بادر اکی و فطانتی که افراد
 انسان در اصل فطرت بران مخلوق اند بدون جهل و است
 حکمت الهیه و بدین همراست علم کلام آن را آموختند احاطه نمود
 و بفهم آن را پس اثبات ذات مبدء اجمالاً فرمود که این
 علم مادی است و افراد بنی آدم به هیچ طایفه ازین جماعت در اقالیم

صراحت داده که قریبه با عقل الهی که بینی که سنگر آن باشد چون اثبات
 صفات بطریق ایسان و تحقیق خلیق به نسبت ایسان مستح بود اگر
 اصحاب بر صفات الهی مطلع نشوند بمهرست دیویت که انفع اشیا
 در هند سبب نفوس با نیست نرسد تکلیف الهی مقتضی آن شد که از
 صفات کامله بشر که آن دایمی دارند وجود آن متدرج میان ایسان جاری
 است چندی برگزید آن را بازاری معانی غامضه که عقول بشر را
 بساحت جلال ادراد نیست استیصال فرمود و نکته لیس کمشله
 شنی تریاق و اعضال جمل مرکب ساخت و چندی از صفات
 بشریه که در اثبات مثل آن ثوران اوامم بجانب عقاید
 باطله حاصل می شد مثل اثبات دله و بکار و خرج منع فرمود و اگر یک
 بیشگانی جریان بر مسطر علوم نوعیه انسان خیر مکلف به ایشان
 و تیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد و در آنها خلایق نمی آید از
 صفاتی که ثوران اوامم باطله می نماید امری دقیق است که
 اذین عامه تبیان نتوان رسید لاجرم این علم توفیقی آید و
 دخت تکلم بآنچه خواهند داد و نشد و از آلاء الهیه و اثبات
 قدرت او جل و علا آن را اختیار فرمود که خضر و بدو و عریض و عجم

باب اول

(۲۹)

یکسان فهم کند لهذا ذکر نعم نفسیه که مخصوص ادیان و علماء
باشد در میان بیاند و از نعمت های از ثنائیه مخصوصه بواجب خبر
داد پس آنچه ذکر آن می بایست گرد مثل خلق سموات و ارض
است و ازاله ی از سحاب و جاری ساختن آن از ارض و
آوردن انواع اثمار و حبوب و از بار بار اسطر آب و الهام
صناعات ضروریه و اقدار بر فضل آنهاست و در مواضع بسیار
تشبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم مضائب و
انکشاف آنها تقریر کرده آمد که از امراض نفسیه کثیره
الوقوع است و از آیات الهیه یعنی و قایمی که آنرا احداث فرموده
است از مثل انعام مطبوعین و تغذیه عصاء آنرا اختیار فرمود
که بکوشش ایشان رسیده باشد و از جملا ذکر می از ان تشبیه
باشد مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب آنرا اباعن
جد ناتی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیا نبی اسرائیل
که سبب مخالفت بود با عرب و در قرون بسیار مانوس
اصحاب ایشان شده بودند و قصص شاذ غیر مانوسه ایراد فرمود
و اخبار مجازات فارس و هند و از ذکر نمود و از قصص

میشود و از جهتی چند انشراح فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید
 مرد تمام قصص را به جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت و معنی چا
 آن است که چون اقوام قصه نماید و غایت مذمت میشوند یا
 پیش ایشان استقصا و ذکر خصوصیات قصص مگر و شود
 به نفس آن قصص سبیل نمایند و از تذکیر که غرض اصلی همان
 است و مانند این سخن بدان ماند که عارفی گفته است که اذان
 باز که قواعد تجوید را بر دامن یادگر نقتد از خشوع و در تلاوت
 باز مانند و از آن باز که منظران در وجود بعید و تفسیر سخن
 را اندر عالم تفسیر نماید و کالمعجم شد پس اذان قصص که بگوید
 در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض است و بجهه کردن
 فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن او و پس
 کردن اذان باز و از خواهی نبی آدم است و قصه معنی صمد
 حضرت نوح و مود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با اقوام خود
 در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر باز زدن آن
 اقوام و شبهات و کینه آوردن ایشان و جواب دادن
 حضرت انبیا و عقوبت الهی آن است قیام او ظهور و کثرت

او تعالی به نسبت انبیاء و تابعان ایشان قصص حضرت موسی
 یافرن خون و فرعونیان و یاسفهای بنی اسرائیل و دیگره این
 جهات با حضرت ایشان و قیام جدای تعالی بقوت آن استقامت
 ظهور نصرت او در هر مرتبه به نسبت این برگزیده جناب
 اعلی و قصه خلافت داود و صلیمان و آیات و کرامات ایشان و
 محنت ایوب و یونس و ظهور و حمت الهی بر ایشان و
 استجاب دعا و ذکر و قصص عجمه حضرت عیسی و تولد
 ایشان بی پدر و تکلم ایشان در مهد و ظهور و خوارق عادات از
 ایشان پس این قصص با طوار مختلفه اجمالا و تفصیلا به حسب
 مقتضای اسلوب سرود مذکور شد و از آن قصص که در یک جا
 یاد و یا تکرار شود در هر یک از این قصص است و مناظره
 حضرت ابوالیم یانر و دور ویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصه
 حضرت یوسف و قصه تولد حضرت موسی و القای ایشان و دریم
 و قتل ایشان قبری مداد گریختن مهدی و نزوح آنجا و دیدن ماه
 بر سر و سخن شنیدن از آن و قصه ذبح بقره و قصه ملاقات
 حضرت موسی با خضر و قصه کالوت و جالوت و قصه یاقین و قصه

ذوق لذت‌رین و قصه اصحاب کنت و قصه داور که مجاوره
 کردند با یکدیگر و قصه اصحاب جنت و قصه رسل الله حضرت عیسی
 و موسی که اورا کنار شهید ساختند و قصه اصحابه الفیل پس
 مقبوله دوزخین قصص به معرفت انفس آنهاست بلکه مقصود
 انتقال ذهن سابع است بوحامت شرک و مناصی و عقوبت خدای
 تعالی بر آنها و مستحسن شدن به نعمت خدای تعالی و ظهور
 عنایت او در باب مجازین و از ذکر موت و مابعد آن
 کیفیت موت انسان و پیچارگی او در آن سعادت و عرض
 جنت و مابعد از موت و ظهور مایه عذاب بیان
 فرمود و اثر اقامت از نزول حضرت عیسی و خروج و جان
 و باجوج و ما جوج و نغمه صعی و نغمه قیام و حشر و کشر و سکوان
 و جواب و میران و یافتن ناهای اعمال به یسین و شمال و دود
 آمدن مومنین به بهشت و در آمدن کفار بدوزخ و اختصاص اهل
 نار مابعدان و منبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را
 لکن کردن و اخراج اهل ایمان برویت خدای تعالی و تهنه او
 انواع تنذیب از سلاسل و اغلال و حتمیم و غمباق و دوزخ

باب اول

(۳)

و انواع تنبیه از حوز و قصود و ادبها و مطاع نیتیه و ملائمت
 ناعمه و زمان جمیع و صحبتهای دلگشای اهل جنت بایکدیگر پس
 این قصص را در آورده و مختلفه با جمال و تفصیل بحسب اقتضا
 با اسلوب آن سود متفرق مگردانیده شد و کلیه در مباحث احکام
 آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دولت
 حنیفه بیوشت شده پس لازم آمد که شرایع آن ملت و اباقی
 که از آن و هیچ تیزی با مهابت آن مسائل و آیه باید مگر تخصیص
 عموم و زیادت و توفیق است و تجدید است و مانند آن و خدای تعالی
 خواست که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرب
 و اپاک کند و بدست عرب سایر اقوام را پس لازم آمد که
 ماده شریعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر رسوم و عادات
 عرب باشد چون بجنوع شرایع ملت حنیفه و رسوم و عادات عرب
 و ملا حظت کنی و تشدید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بمنزله اصلاح و تنویر آن است مایل نمائی بر حکمی را سببی
 دانسته باشی و بر امر و نهی را مصلحتی فهم کرده باشی و تفصیل این
 سخن در آن است بالجمله در عبادات از طهارت و صلاه و صوم

و زکوة و حج و ذکر و غیره را یاد دانه بود از جهت تسهیل
 در اقامت آن و اختلاف مردم در آن بسبب عدم معرفت
 بودند اکثر آن دو طول تحریفات و بیل جاهلیت و در آن قرآن
 عظیم آنهمه بی نشی را بر انداخت و هموار و مسوی نمود و در
 تدبیر منزل رسوم غلط و دقت بسیار در کتب بسیار یاد دانه بود
 و احکام سیاست مدینه نیز فحش شد و بد قرآن عظیم ضبط اصول
 آن و تحمید و توقیت آن فرمود ازین بایست انواع کباب و سیاه و
 از صواب مذکور شد و مسایل صلوٰه بطریق اجمال مذکور کرده شد و لفظ
 اقامت صلوٰه گفته آمد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اذان و بنای مساجد و جماعت و اوقات همه تفصیل آن کرده و
 در بیان زکوة نیز با خیر صادر فرموده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سوره بقره و حج و دین
 سوره و در سوره حج نیز ذکر کرده شد و جهاد در سوره بقره و انفال و
 بنای مستشرق و حدود در مایه و نور و میراث در سوره نساء و کح
 و طلاق در سوره بقره و طلاق و غیر آن چون ازین قسم که فایده
 آن عام است جمیع استراگذاشی قسمی دیگر است

باب اول

(۳۵)

که سوالی را که پیش آنحضرت علی اله علیه وآله وسلم آورده
 باشند بطواب فرموده و یاد حادثه اینان بذل انفس و
 اموال نمودند و منافقان خود بکشتن داری و اساک و زیدند
 پس خداوند تعالی بدج مو منان و نکو ممش و هندید منافقان فرمود
 و حادثه واقع شد از قبل تقریر اعداء و کت ضرر ایشان
 خداوند تعالی منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتها را یاد ایشان
 در ادبیا حلتی پیش آمد که در اینجا تنبیهی و زجر می یا تعزیشی و
 ایمازی یا امری و نهی و رکازی شود خداوند تعالی در آن باب مازل
 مباحث مانجه ازین قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق اجمال
 بمشرد می باید کرد و تعریضات بقصه بدر در اطفال و اعداء آل عمران
 و خبیثی و در اخراب و جدیمه و فتح و بنی نضیر در خشر کرده شده
 است و حث بر فتح مکه و غزوه تبوک در برات و اثبات
 به حجة الوداع و در مایه و اثبات بقصه نکاح زینب و در اخراب
 و تحریم نهریه و مسوره مجریم و قصه انکاد در مسوره تود و استماع
 جن ناموت آن حضرت را در مسوره جن و اخفات و قصه مسجد ضراه
 و مسوره برات و قصه امر از اول بنی اسرائیل کرده آمده و

این قسم نیز به حقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن
 چون محل نزول است او موقوف بر سماع قصه است از سایر اشخاص
 او ممتاز کرده شد و باب دوم خود را بیان و جوید غنائی نظم
 قرآن به نسبت اذنان اهل زمان و اذکار آن خطایا توضیح بیان
 باید دانست که قرآن بلفظ عرب و اسناد است بغیر تفاوت
 نازل شده و ایشان بسایقه که داشتند فهم معنی منقول آن
 می کردند کما قال و الکتاب المبین • و قال قرأنا عربیاً
 لعلکم تعقلون • و قال احکمت آیاته ثم فصلت مرضی شاعر
 صدم خوض بود و تأویل متشابه قرآن و تصویر خفایق صفات الهیه
 و تسمیه به هم و استقصای قصص و ماخذ آن و لهذا با آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم کلم سوال می کردند و ازین باب اندک
 چیزی مرفوع شد اما چون آن طبقه در گذشت و عجم مداخلت
 کردند و آن لفظ اول مردی گشت در بعض مواضع ضعیف
 فهم مراد حاصل شد و احتیاج به تفسیرش نداشت و خوانند و سوال
 و جواب در میان آمد و کتب تفسیر بمنصف شد پس لازم
 آمد که احضار مواضع ضعیف را یاد کنیم و امثله آنرا بیان نماییم

باب دوم
(۳۷)

تا عند الخوض بزیادت بیان حاجت ما فند و بمیرا نعمت در کشمفت
آن مواضع اضطرار نشود پس قدم وصول بمراود لفظ گاهی
سبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ
از جایبه و تا بهین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب ندانستن معنوی
کلام ماسخ و گاهی بسبب یادداشتن اسباب نزول و گاهی بسبب
حدس مضامین یا موصوف یا غیر آن و گاهی بابدال چیزی بجای
چیزی یا ابدال حرفی بحرفی یا اسمی بحرفی یا فعلی بحرفی
فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا استلوه غیبت بجای خطاب
و گاهی به تقدیم ماحظه التاخر و بالعکس و گاهی بسبب اشتداد
ضمیم و تنه و مراد از لفظ واحد و گاهی بسبب تکرار و اطناب و
گاهی بسبب اختصار و ابصار و گاهی بسبب استعمال کنایه و تعریض
و مستعاره و مجاز عقلی یا روان متعدد تمند را باید که در مبدا کلام
به حقیقت این امور و بعضی از این موضح شوند و در موضع
تفصیل باشد و در مری اکتفا نماید فصل اول در شرح غریب
قرآن و بهترین شرح غریب آن است که ترجمان القرآن
عبد الله بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری

در هیچ خود غالباً بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از آن
 طریق صحاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از بهر احوالات
 نافع این الایض و این بهر طریق را سیوطی در ابقان ذکر
 کرده است بعد از آن شرح غریبی که بخاری از آئینه تفسیر
 نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سایر منبرین این
 صحابه و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند و براساس می نماید
 که در باب پنجم از این رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن
 باشان نزول جمع کنم و آن را رساله مستقلة سازم تا اگر
 کسی خواهد داخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا گانه یاد
 گیرد و للناس فیما یحشون مذاهب و درین جامی باید دانست
 که صحابه و تابعین گاهی تفسیری کردند لفظاً یا لازم معنی او و گاهی
 متاخران تفسیری کنند آن تفسیر قدیم را از جهت منع لغت
 و نقص مواضع استعمال و غرض درین رساله سرد آن تفسیر
 سلف است بینه و تنقیح و شد آنرا موطنی است غیر این موضع
 و مصرع و بر سخن و قتی و هر نکته مکانی دارد و فصل دوم از
 مواضع عجبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و

باب دوم

(۳۹)

اختلافی درین بابی شایع نیست تا آنکه منسوخ است و ادومی
 و جو و صورت اختلاف متقدمین و متاخرین است درین
 باب آنچه از آیه استرا و کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آن
 است که ایشان نسخ را استعمال می کردند باز از معنی لغوی
 از ازاله چیزی است به چیزی نه باز از معنی اصطلاح اصولیان پس
 معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعضی اوصاف آتی است
 یا بهت و دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا حرف کلام از معنی
 متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا
 بیان فادق در بیان مخصوص و آنچه مقبوس بر آن است ظاهراً
 یا از الی عادات جاهلیت یا شریعت مناسبت با نسخ نزدیک
 ایشان باب واضح آمد و عقل داد و آنجا جوالانی شد و اختلاف
 را انباشت و لکن از آیات منسوخ بیان نمائید اند و اگر
 نیک بشکافی غیر مجبور است اما آنچه با اصطلاح متاخرین منسوخ
 است حد قابل پیمایش است لایسما به حسب توجیهی که ما
 اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان به
 از آنکه از بعضی علما آنچه مذکور شد به سبب لایق تقریر نمود و آنچه

بر روی مناخرین منوخ است بر و فی شیخ ابن العربی
 کرده نریب بست آیت شمرد و فقیر را در اکثر این بست
 نظر است فلنورد کلامه نع التعقب • فمن البقرة • کتب
 عنیکم اذا حضر احدکم الموت • الآیة منسوخة قیل یا ای
 موارث وقیل بحديث لا وصية لوارث وقیل بالاجماع
 مکاء ابن العربی نقلت بل منسوخة بآیة یوصیکم الله فی
 اولادکم • وحديث لا وصية منین للنسخ قوله تعالی وعلی
 الذین یتیقونہ قد یتد قیل منسوخة بقوله • فمن شہد منکم
 الشهر فلیعصمه • وقیل نسکمه ولا مقدرة • قلت عندی وجہ
 اخر و هو ان الممتنی وعلی الذین یتیقون الطعام قد یتد
 هي طعام مسکین فاضطر قبل الذکر لانه مستقدم و تہمة
 و ذکر الضمیر لان المراد من الخلیفة هو الطعام والمراد
 منه صدقة الفطر عقب الله تعالی الامر بالاعیام فی هذه
 الآیة بصدقة الفطر کما عقب الآیة الثانية بتکبیرات
 العيد • قوله تعالی احل لکم لیلۃ العیام لم یلطف • فاستحس
 بقوله کما کتب علی الذین من قبلکم • لان مقتضاه الموافقة

فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطى بعد النوم ذكره
ابن الخزي ومكي قولاً اخر انه نسخ لما كان بالسنة قلت
معنى كما كتب التشبيد في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو
تفسير لما كان عندهم قبل الشرع ولم نجد دليلاً على ان
النبي صلى الله عليه وآله وسلم شرع لهم ذلك ولو سلم
فانما كان ذلك بالسنة وقوله تعالى يسئلونك عن الشر
البرام الآية منسوخة بقوله وقاتلو المشركين كافة الآية
اخرجه ابن جرير عن عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية
لا تدل على تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي
من قبيل تسليم العلة واظهار المانع فالمعنى ان القتال
في الشهر الحرام كبير شديد ولكن العتمة اشد منه فجاز
في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يشفى
وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعاً الى الحول
منسوخة بآية اربعة اشهر وعشر او الوصية منسوخة
بالكثير اي بالسكنى كما ثبت عند قوم منسوخة عند آخرين
يسألونك ولا سكنى قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور

الآخرين ويمكن ان يقال يستيب او يبرز للميث بالوضعية
 ولا يجب على المرأة ان تسكن في وضعية وخطية ابرز
 عباس ومثل التوجيه ظاهر من الآية وقوله تعالى وان
 تبدوا ما في انفسكم او تشكوا لتسايبكم ينة الله منسوخة
 بقوله لا يكلف الله نفسا الا وستهاتلت حرم من باب تخصيص
 العام بينت الآية المتأخرة ان المراد ما في انفسكم
 من الاعلاص والتعلق بالامر احاديث النفس التي لا
 اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع
 الانسان من آل عمران فاتقوا الله حق تقاته قيل انه
 منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو
 منكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه
 الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى
 الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الرضوخ
 يقيم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا ومن لم يستطع
 ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتوا وهم
 مسلمون ومن النساء والذين عقدت ايها انكم فانهم

باب دوم
(۳)

بعضهم منسوخة بقوله والوا الارحام بعضهم اولى
ببعض قلت ظاهر الآية ان الميراث للموالي والبر والصلة
لموالى الموالاة فلا ينسخ وقوله تعالى واذا حضر القسمة
الاية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهافت الناس في
العمل بها قلت قال بن عباس هي محكمة والاسر للاستتباب
وهذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة الآية
منسوخة بآية النور قلت لا ينسخ في ذلك بل هو ممتد الى
الغايب فلما جاءت الغاية بين النبي صلى الله عليه وسلم
ان السبيل الموعود كذا او كذا فلا ينسخ ومن الامثلة
ولا الشهر الحرام منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد
في القران ناسخا له ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى
ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد غليظا
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة دماءكم و
الدم لكم حر ام عليكم كثر مة يومكم هذا في شهركم في
المناسك ان او قرحا لي فان جاء وك فاحكم بينهم او
اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما

الله قلت معناه ان اختبرت الحكم فاحكم بما انزل الله و
 لا تتبع امواتهم فالجواب انه لنا ان نترك اهل الذمة
 ان يتر القصد الى زعمائهم فيحكموا بها عند هم ولنا
 ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخر ان من
 غيركم منسوخ بقوله واشهدوا ذوى عدل منكم قلت
 قال احمد بظاهر الآية ومعناه ما عند غير او اخر ان من
 غير اقرار بكم فيكونون من ساير المسلمين من الانفال
 ان يكن منكم عشرون واثرون الآية منسوخة بما لا يه
 بعد ما قلت كما قال منسوخة من البراءة انقروا خفافا
 وثقلاء منسوخة بايات النذر وهو قوله ليس على الاعمي
 حرج الآية وقوله ليس على الضعفاء الايتين قلت خفافا
 اي مع اقل ما يتأتى به الجهاد من سر كروب وعبد المشرك
 ونفقة يفتنع بها وثقلاء مع الخدم الكثير والامرا اكبر
 اكثر فلا نسج او بقول ليس النسخ متعين من سورة النور
 الزانى لا ينكح الا زانية الآية منسوخة بقوله لا ينكح
 الا زانية قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناه ما عند

باب دوم
(٢٥)

غيره **والله اعلم** تكب الكبيرة ليس تكفوا الا للزانية او
تستب الاختيار الزانية وقوله تعالى حرم ذلك اشارة
الي الزنا والبشر فلا نسخ • واما قوله فانكسروا الاياهي
فما لا ينسخ **الذي ارض** وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت
كم الاية **قليل** منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس
في العمل بها قلت من ذهب ابن عباس انهما ليست بمنسوخة
وهذا الوجه اولي بالاعتقاد **من سورة الاحزاب** لان
لك النساء من بعد الاية منسوخة • بقوله انا احللنا لك
ازواجك اللاتي قلت يستعمل ان يكون الناسخ مقادما في
البلاوة وهو لا يظهر عند **من سورة المجاد** لان اذا
تأخروا الرسول فقد موا الاية منسوخة بما لاية بعد ها
قلت هذا كما قال **من سورة الممتحنة** فانوا الذين ذهبت
ازواجهم مثل ما انفقوا قليل منسوخ بماية السيف وقيل
لاية الغدسة وقيل منكم قلت لا تظهر منكم ولكن الحكم
من **من سورة المزمل** **قم**
للليل الا قليلا منسوخ بالآخر الصورة ثم نسخ الآخر بالصلوة

الخمس قلت دعوى النسخ با لصلوات الخمس كمن متعجب
 بل الحق ان اول السور، فى تاكيد الندب الى قيام
 الليل واخر مانسخ التاكيد الى مجرد الندب فذل السيوطي
 سوا فقال ابن العربي قوله احدى وعشرين آية متنوعة
 على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها ولا يصح
 في آية الاستيذان والقسم والاعكام عدم النسخ فصارت تسعة
 عشر قلت وعلى ما حررنا لا يتبين النسخ الا في خمس آيات
 ويكره ان يوضع عليه معرفت اسباب نزول است ووجه صواب
 در ان باب نیز اختلاف است مبتدیان و متأخرین است آنچه از
 استنواء کلام محابره تأیید می شود آنست که نزول آیه
 نه محض برای قصه که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده و سبب نزول آیت کشته استمال کتب بلکه گاهی یکی
 از ماصدق علیه آیه را که در زمان آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بوده است یا بعد از ان حضرت ذکر کنند و گویند نزول
 فی کذا و درین جا انطباق جمیع قیود لازم نیست باینکه
 می باید که منطبق باشد پس پس و گاهی سوالی که پیش از آنحضرت

باب دوم

(۷)

اینکه در آیه و آله وسلم آورده باشند یا خدایه که در آن ایام
 یک فراموش متحقق شده باشد و آنحضرت علی اله علیه و سلم
 علم آنرا از آئینی است متنباط کرده باشند و آن آیت را در آن
 باب تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند فذلک فی کذا و گاهی
 در کسور تها گویند فذلک الله تعالی قوله کذا یا فذلک
 گویند و گویا این اشارات بیان است که استنباط آنحضرت
 علی اله علیه و آله و سلم از آن آیت و القاء آن آیت در آن
 مناعت بخاطر مبارک آن حضرت نیز فو حی از وحی و نقیض
 فی الموضع است از حق جنت می توان گفت فذلک و اگر
 پس در حق جا بکار از نزول تغییر کند نیز می تواند شد و محدثین
 و ذیل آیات قرآن پیرهای بسیار تقریر می کنند که به حقیقت
 از آن قسم بسبب نزول باشد مثل استشهدا و صحابه و مناظرات
 و بآیت یا تمثل ایشان بآیت یا تلاوت آن حضرت صلی
 اله علیه و آله و سلم آیت و ابرای استشهدا و کلام خود یا
 مدعی که بجهت آن آیت باشد و اصل فرض یا تعیین
 و غیر نزول یا تعیین اسماء مذکورین بطریق ایهام یا طریق تافط بلکه

قرائت یا فسخ سوره و آیات قرآن یا صورت اسرار
 حضرت بامری از ادا قرآن و مانند آن و این همه در حقیقت
 از اسباب نزول نیست و شرط منتهی احاطه بآن نیست شرط
 مفتر معرفت و دویچراست یکی قصصی که آیات در بعضی بآن
 می گنجد پس فهم ایامی این آیات بغیر معرفت آن قصص
 میسر نمی شود و دیگر قسمه که تخفیف عام یا مثل آن از وجوه صرف
 از غایب می نماید پس فهم متعمد آیات بدون آن قصص میسر
 نشود و در یحیای باید دانست که قصص انبیای سابقین و
 حدیث کمند کوه شده اند این قصص غولید عریضه که مفتر علی
 تصدیع روایت آن می کشند همه منقول از علما و اهل کتاب
 است الا ماشاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده هر فوجی که
 تصدقوا اهل الکتاب ولا تکنوا یهود و نیز باید دانست
 که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات
 جمالات ایشان قصص جزئی ذکر می کردند تا آن عادات و
 عادات روشن تر شود می گفتند نزلت الانبیاء علی کذا و کذا
 ایشان آن بود که درین قبیل نازل شده این باشد یا مانند این

در بیان و اظهار آن صورت نه مقصد خصوص آنصورت
 می گردد بکنایه از آنکه تصویر صالح است آن امور نگین را و لهذا
 بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود و هر یکی بجانب
 خود در این جهت تمسک می نماید یکی باشد بود در ارض همانا بهمین نکته
 دست کرده است آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک
 آیه را بر محال متعدد و نه چند و علی هذا لا ملوب بسیار است که
 نور قرآن عظیم و صورت می بین شود یکی صورت سجد و در آنجا
 بعض اوصاف سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی
 و در آنجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین
 بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض شخصی معین چنانکه
 فرموده است ۲۴ و ۲۵ و وصینا لانسان بوالیه احسانا حمله
 آمده که شایسته ذکر باشد از آن دو صورت ذکر نمود صورت سعید
 صورت شقی و مانند این دو آیت سن ۱۴ و او اذا قیل لهم یاذا الزل
 زبکم قالوا یا طیر الاولین و سن ۱۵ و او قیل للذین اتقوا
 یاذا الزل زبکم قالوا انما نحن ادرهم طور حمل باید کرد آیت ضرب
 الله مثلا قریة كانت امنة مطمئنة و آیت سن ۹ و اما هو الذی

خلقکم من نفس واحدۃ وجعل منها ذوا وجہا لیسکن کلایا اقل
 تشبہا الایدۃ قد اطلع المؤمنون الذین هم فی صلواتہ
 عاشقون • ولا تطاع کل حلافۃ یسین و ذین صودت لازم
 نیست کہ آن خصوصیات بنمایند در شخصی یا ذیہ شود چنانکہ در آیت
 کمثل حبۃ انبقت سبع سنابل فی کل سنبلۃ مائۃ حبۃ
 نیست کہ حبہ بدین صفت یا ذیہ شود و متصور و تصور زیادتیا
 است لا غیر اگر صودتی موافق دآن و در اکثر خصوصیات با کل
 آن یا ذیہ شود از قبیل از دم ہا لم یلتزم خواهد بود و گاهی شبہ
 ظاہر الود و ذوا دفع کردہ شود یا سوالی قریب القوم را جواب گفتہ
 آید بقصد ابضاح کلام سابق نہ آنکہ کسی در آن بمثل سوال کردہ
 باشد و شبہ بہر نمایندہ بود بسیار است کہ صحابہ و تفریق آن
 مقام سوالی فرض کنند و مطالب را در صورت جواب و سوال
 تفریق نمایند و اگر بنظر تحقیق تفصیل نمایم آن ہمہ یک کلام است
 نسق نزول بعضی بعد بعضی کنایہش ندارد یک جمیع است
 مترطم فکر قبول دآن بر قاعدہ نباشد و چنانچہ ذکر تقدم و تاخر
 کنند و مراد ایشان تقدم و تاخر و تنبی باشد چنانکہ این عمر و آیت

باب دوم
(۱۱)

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ قُلُوبًا لَا يَبْلُغُونَ أَهْلًا وَلَا مَوْلًى وَلَا يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ خِزْيٌ وَلَا شَرٌّ وَلَا يَنْصُرُهُمُ اللَّهُ بِكِبَرِهِمْ وَلَا بِإِثْمِهِمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ
 ان تنزل الزکوة فلما انزلت جعلها الله تعالى طهر الاموال
 معلوم است که سوره براءه آخرين سوره است و اين آيه در
 قصص و قصص زکوة بخداست و فرضيت زکوة پيش از اين
 که بود ليکن مراد اين عمر تقدم اجمال است و تبه از تفصيل
 که آنچه شرط منظر است از اين ابواب دو نوع پيش نيست یکی
 قصص اخراجات و غير آن که در آيات ايمان خصوصيات آن
 قصص واقع مي شود و ما آن قصص ندانند بفهم حقيقت آن نرسند
 و بکار فوايد بعضي قيود و سبب تشدد و در بعضي مواضع که موقوف
 بر معرفت حال نزول باشد و اين بحث اخير بحقيقت فني است
 از فقه فقه و معنی تو جهيد بيان وجه كلام است و حاصل
 اين کلمه آن است که گاهی در آيتي شبهه ظاهر مي آيد از
 استبعاد آن صورت که مدلول آيت است يا تناقض و دو
 آيت با هم يا تصور يا تعديق آيت بر فهم مبتدي مشكل مي شود
 وليكن قبيح اينكه اين فقه نشيند چون منظر حل اين اشكال نمايد
 ليكن حل را تو جهيد خواهند چنانکه در آيت يا احسن يا ارحم سوال

کردند که میان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بود
 پس آمدن پیکر برادر مریم باشد گویا سایل و به خاطر منعم
 کرده بود که این مارون همان مارون برادر حضرت موسی است
 پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای پسر
 بنی اسرائیل تسمیه می کردند با اسماء صالحین که پیش از ایشان
 گذشته بودند و چنانکه سوال می کردند که آدمی روز محشر به
 روی خود پیکر نه می کشد فرمودند: ان الذی امشاه فی الدنیا
 علی رجليه لقادر ان یمشیه علی وجهه و چنانکه از این
 چهار سوال کردند و یک آیت آمد: لا یتبعه لون و دود
 آیت دیگر و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون انهم لیرجعن
 ایشان گفته اند: متساوین در روز حشر است و تساوی بعد از حشر
 در جنت و از حضرت عایشه سوال کردند که سنی بین المؤمنین و المؤمنات
 اگر واجب است چرا لا جناح گفته شد ایشان جواب دادند که قومی
 از آن جنب می کردند با این سبب لا جناح گفته شد و حضرت عمر از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردند که چنانچه می فرمودم چه معنی دارد
 فرمودند: صدقة تصلق الله بها یعنی که مادامچه که مشربانته نمی کنند

باب دوم (۳۰)

بسم الله الرحمن الرحیم تعالی این قید برای منضایته ذکریه فرموده است
 قید انشائی است و مثالیهای قیاسیه است و مقصود تنبیه
 است بر این آن و اما اسباب می نماید که دو باب پنجم آیه
 بخاری و نیز در بحاکم در تفسیرهای خود از باب اسباب
 اول در تفسیر مشتمل ذکر کرده اند پس در دست تا صحابه یا تا
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تنقیح و اختصار
 نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قید آیه منسرد اضروزی
 است چنانکه شرح غریب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروری
 است دیگر آنکه دانسته شود که اکثر اسباب نزول در فهم
 معانی آیات و نیز بدانند اللهم الاشی قلیل از قصص مذکور
 می شود و درین تفاسیر آنکه اصح تفاسیر است نزدیک محدثین
 و آنچه نزدین اسحق و داودی و کلبی و درین باب افراط کرده اند
 و در زیر آبی قصه آورده اند نزدیک محدثین اکثر آن غیر صحیح
 است و در این باب آن نظر است آن را شرط تفسیر دانستن
 خطای میل است و در حفظ آن تدبیر کتاب الله را موقوف
 داشتن خط خود را از کتاب الله فوت کردن است و ما توفیقی

الايات عليه تركت وهو رب العرش العظيم • فصل
 در بقیه مباحث این باب چند بحث بعضی اخبار را یاد داشت که
 که خجانی آورده و دوم چنین ایدال پیرزی از خبری موقدیم ما
 التاخر و تاخر حاجه التقدیم و استعمال متباینات و تفریقهاست
 و کنایات خصوص تصویر معنی مراد بصورت مخصوصه که لازم آید
 معنی باشد و عاده و استعاره بکینه و مجاز عقلی است پس بطریق
 اختصار به بعضی امثال این است یا مطلع میازیم یا پشیزی حاصل
 شود و اما حذف پس آن چند قسم است حذف مضارع
 و موصوف و متجان و غیر آن س ۹۰۲ و لکن البرهمن امن
 ای برهن امن س ۹۰۵ و الینا ثمره المنطقه مصحح
 ای ایة مبصرة لانها مبصرة غیر حمیاس ۱۰۱ و اواشر بها
 فی قلوبهم العجل ای عجل العجل س ۹۰۲ اقتضت
 نفساز کیکه بغیر نفس ای بغیر قتل نفس او فساد ای
 بغیر فساد من فی السموات و الارض ای من فی السموات
 و من فی الارض لان شیئا و اهلها من فی السموات
 و الارض س ۹۰۵ ضعف السیوة و ضعف الهممات ای

باب روم (٥٥)

ذبعت عذاب السموات من ١٣ ر ١٣
 واما القرية اي اهل القرية من ١٣ ر ١٣
 نعمت الله كثر الى فعلوا مكان شكر نعمت الله كفر اس ١٥ ر ١٥
 يهدي للتي هي اقوم اي بالصلة التي هي اقوم من ١٥ ر ١٥
 التي هي احسن اي بالصلة التي هي احسن من ١٧ ر ١٧
 سمعت لهم من التسمي اي الكلمة الحسنى والعدة الحسنى
 من ١٢ ر ١٢ على ملك سليمان اي على عهد ملك سليمان
 من ١٠ ر ١٠ وعدتنا على رسلك اي على السنة رسلك ١٠ ر ١٠
 انزلنا نبي ليلة القدر اي انزلنا القرآن وان لم يسبق له
 ذكر من ٢٣ ر ٢٣ حتى توارت بالحياب اي توارت الشمس
 من ١١ ر ١١ وما يلقي اي خصلة الصبر من ١٣ ر ١٣ وعبد الطاغوت
 فيمن قرأ بالصب اي جعل منهم من عبد الطاغوت
 من ١٩ ر ١٩ فجعله نسيا وصحرا اي جعل له نسيا وصحرا
 من ٩ ر ٩ واعتار موسى قومه اي من قومه من ١٢ ر ١٢
 ان جاد اكفر من اي كفر وانعمة ربهم اكفروا
 برهم بنزع الخافض من ١٣ ر ١٣ تفقوا اي لا تفقوا ومعناه

لا تزال س ٢٣ ر ٥ اما تعبد هم الا ليقر بونا الى الله زلفا
 اي يتوكلون ما تعبد هم س ٩ ر ٩ ان الذين انشدوا لا تعجل
 اي اتخذوا العجل الياس ٢٢ ر ٩ تا تو ثنا عن اليقين اي
 وعن الشمال س ٧ ر ٥ فظلمت تفكيسون اذا لمترمون اي
 تقولون انا لمترمون س ٢٠ ر ١٢ لو نشاء لبطنا منكم
 ملائكة اي يد لا منكم س ٩ ر ١٠ كما اخرجك ربك اي
 انص ما يد وانست كذا من بران يا جر اي شرط يا منقول
 قل يا منته اي خفاء وما تد آن وقيمك ما بعد دلالتى كذا بر حذ
 آن و بر قران منظر داشت س ٨ ر ٥ فلو شاء لهذا لكم
 اجمعين اي لو شاء هذا ايتكم لهذا اكم س ١٠ ر ١٠
 الحق من ربك اي هذا الحق من ربك س ٧ ر ١٧
 يستوي منكم من اتقى من قبل الفتح وقاتل اولئك
 اعظم درجة من الذين اتفقوا من بعد وقاتلوا اي لا
 يستوي من اتقى من قبل الفتح ومن اتقى من بعد الفتح
 فساد الثاني لدلالة قوله اولئك اعظم درجة من
 الذين اتفقوا من بعد س ٢٣ ر ٢٠ وادرا قيل لهم

اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم لعلكم ترحمون وما
تاتينهم من آية من آيات ربهم الا كانوا عنها مسترضين اي
اذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم اعرضوا وبنز
باید دانست که اصل در مثل واذ قال ربك للملائكة و
اذ قال موسى آن است که اذ ظرفت فعلی باشد لیکن ان
را نقل کرده اند به معنی تهویل و تحویف پس مانند آن است که کسی
مواضع باید در ایاد قایم نماید و انچه آدمی کند بنیز ترکیب جمله و بی وقوع
در جزا عراب بلکه مقصود از آنها است باصورت آن در
ذهن مخاطب مرتسم شود و از آن حادثه خوانی بر خیزد و مستولی
گردد و پس یقین آن است که در امثال این مواضع تفسیرش
عاطل او ضرر و نیست و الله اعلم و نیز باید دانست که خداوند
جاذب است از سران معصیه در کلام عرب هر طریقی است معنی لان باشد
یا بان یا وقت آن و نیز باید دانست که در مثل و لو تزی اذا
الظالمون في غمرات الموت و لو يري الذين ظلموا
اذا يرون العذاب اصل آن است که جواب شرط مذکور
باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند به معنی تعجب پس حاجت

تفیش محمد زبنت نماید و است و اسم اعظم و اما ابدال لغوی است
 کثیر القون کسی باشد که قنای و ایجای فعلی ذکر نماید برای
 اعراض شئی که استرعا در ذکر آن اعراض و غیبه این کتاب
 نیست س ۱۷ د ۳ ا هذا الذي يذكر اليكم اي يسب اليكم
 اصل کلام آن بود که ا هذا الذي يسب لیکن ذکر سب مکرر و آشنای
 و آنرا بدل کرد بدین ذکر و ازین قبیل است آنچه در عرف می گویند
 که بدشمنان فلان کس عارض شده است و مراد آن است که
 بنیان عارض شده است و می گویند که بنده گان حضرت درین
 تشبیه آرد و اندیابنده گان جناب عالی این مقدمه را می دانند
 و مراد آن است که جناب عالی آمده اند و جناب عالی این را
 می دانند س ۱۷ د ۳ م ن لا یصیبون ای مغالایه من و چون
 چون زهرت بدوین اجتماع و صحبت صورت نمی بند و یصیبون
 بدل آن آرد و بد س ۹ د ۳ ا ثقلت فی السموات والارض
 ای عقیبت لان الشیء اذ علمه ثقل علی اهل
 السموات والارض س ۴ د ۲ فان طینکم عن شئی
 مفید نفسا ای عقرون لکم عن شئی من طيبة من نفوسهم

باب دوم
(۵۹)

(54)

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

به النفس او مشاكلة بقول النصاري في الصوديّة و
 طور سينين اي طور سيناء . سلام على اليايين اي علي
 الياس قلب الاسمان للازد واج وگای جزاني . بجای جزاني
 دیگر آرد . بس ٥٩ ر ٩ فلها تجلي ربه للجبل اي علي
 الجبل كما تجلي في المرة الاولى علي المشجرة ثم ارسا بقرون
 اي اليه ارسا بقرون . بس ١٩ ر ١٢ لا يضاف للذي المرسلون
 الا من ظلم . اي لكن من ظلم استيناف . لا صلبتكم في جزوع
 النخل . اي علي جزوع النخل . سن ٢٧ ر ٤ ام لهم سلم يستمعون
 فيه . اي يستمعون عليه في السماء متفطر به . اي من فطر فيه
 مستكبرين به اي هند . سن ٨ ر ٩ اخذته العزة بالاثم
 اي حملته العزة علي الاثم . سن ١٦ ر ٣ فاسال به
 بحيرا . اي فاسال عنه . لاننا كلوا المواليم الي اموالكم
 اي مع اموالكم . الي المرافق اي مع المرافق . سن ٢١ ر ١٩
 يشرب بها عباد الله . اي يشرب منها . سن ٧ ر ١٧ و
 ما قدر و الله حق قدره اذ قالوا ايها انزل الله علي
 بشر من شيء . اي ان قالوا وگای جم . بجای جم . ابراهيم كنتم منكم

باب دوم
(۹۱)

جمله دلالت می کند بر حاصل منتهون جمله ثانیه و سبب وجود آن
بسیار اول کرده می شود بان جمله ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و آن
تعالی و اعم فاجزائکم ای ان تعالوا اعم لا باس
بذلك لانهم اخوانکم و شان الاخ ان تعالوا اخاء ص ۱۲۱ و ۱۲۲
و بیه من عند الله غیر ای لوجود و اثرا یا و مشوبه
من عند الله غیر ص ۱۲۱ و ۱۲۲ ان یسرق فقد سرق
اخ له من قبل ای ان یسرق فلا عیب لا بد سرق اخ له
من قبل ص ۱۲۱ و ۱۲۲ من کان عدو الجبرئیل فانه
نزله علی قلبک باذن الله ای من کان عدو الجبرئیل
فان الله عدو له فانه نزله علی قلبک باذن الله و یستحق
ان یعاد به الله تعالی فیقول فان الله عدو له بدلیل
الایة العالیة و ایدل منه فانه نزله علی قلبک و گاهی
اصل کلام مقتضی تنگی است و در آن کلام با و خال لام و
اضافت تصریف کنند و معنی بر همان تنگی ازلی باشد
ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و قیل یارب ای رب قیل له یارب
فایدل بقیل لانه اخضر فی اللفظ حق الیقین ای حق

يَقِينُ . اَضِيفَ لِيَكُونَ اَيْصَرَ فِي اللَّفْظِ وَكَانَ سَبْنُ طَبِيعِي
كَلَامَ تَذَكُّرٍ ضَمِيرُ اسْتِ بَاثِمٌ اَنْ يَأْخُذَ اَنْ يَسْنِ اَلْزَمْنَ
طَبِيعِي بِرَأْدٍ وَتَذَكُّرٍ اَمْوُثَ كَمَدٍ وَمَوُثَ رَايَ كَرَمٍ زَمَدٍ
مَزْدٍ اَجْعَ نَمَائِدٍ بِسَبِّ مِيلٍ مَنِي . س ۷ ر ه ا ظ م ا ر ا ي
اَلشَّمْسُ بِاَرْضَةٍ قَالَتْ اِنَّا رَبِّي فَاذا اَكْبَرُ . اَلْقَوْمُ الظَّالِمِينَ
مِثْلُهُ س ۱۰ ر ۲ ك مِثْلُ الَّذِي اسْتَرْقَدَ نَارًا فَلَمَّا اُجْضَاءَتْ
مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اِلَلَهُ بِعَوْنِهِمْ وَكَانَ بَحَايَ تَتَبِعُهُ مَزْدُكَرُ كَمَدٍ س ۱۰ ر ۱۰
اَلَا اِنْ اَغْنِيَهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ س ۱۲ ر ۳ ا ن ك ن ت ع ل ي
يَمِينُهُ مِنْ رَبِّي وَاتَّقَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي . فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمْ . وَالْاَمَلُ
فَعَمِيَّتَا فَا قَرَدَا نَهْمَا كَشِي وَاحِدُهُ . وَمِثْلُهُ اَللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَعْلَمُ
وَكَانَ مَقْتَضَايَ طَبِيعَتِ كَلَامِ اَنْ اَسْتَكْبِرُ اَرَادَ اَوْ صَدَدَتْ
بِخَرِ اَرَادَ وَشَرْطُ اَرَادَ صَوْرَتِ شَرْطٍ وَجَوَابِ قَسَمٍ اَرَادَ اَوْ صَدَدَتْ
جَوَابِ قَسَمٍ . س ۷ ر ۱۰ كَلَامُ دَحْرَفِي كَتَدُ وَاَنْ جَرْنُ جَمَلُهُ
مَسْتَقْبَلُهُ سَنَافَهُ مَزْدُكَرُ تَامِيلٍ كَنَدَهُ مَنِي هُوَ اَقَامَتْ بِحَرْفِي نَمَائِدٍ
كَوَالَتِي وَاَرَادَ اَنْ يَوْجِبَ مِنْ اَلْوَجْهِ . وَبِالْمُنَافَرَعَاتِ غُرَقَاوُ
اَلْمُنَافَرَعَاتِ نَشْطَاتُ اَلْاَيَاتِ سَبْنًا قَا لَسَا يَبْقَاتُ مَسْبِقًا

باب دوم (۹۳)

فما لبثت اياماً يوم ترجف الراجفة • المعنى البعث و
 الحشر من يدل عليه يوم ترجف • والسماء ذات البروج
 واليوم الموعود وشاهد ومشهود قتل اصحاب الاخذ وده
 المعنى المجازاة على الاعمال حق • اذ السماء انشقت
 فبكت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت بما فيها
 ونخلت واوتت لربها وعقت يا ايها الانسان انك كادح •
 المعنى الحساب والجزاء كائن وكفى قاب وراسوب كلام كند
 كه اسلوب كلام مقتضى خطاب باشد و غائب آرند س ۱۱ ر ۸
 حتى اذ كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وكفى انشا
 را بجای اخبار گیرند و اخبار را بجای انشاء • س ۲۹ ر ۲۹ فامشوا فی
 مناكبهم • ای اتمشوا • ان كنتم مؤمنين • ای ایسا نكم یقتضی
 هذا • من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل المعنى على
 قیاس حال ابن آدم كتبنا او على مثال حال ابن آدم
 قیاس منه من اجل ذلك لان القیاس لا يكون الا
 بملاحظة الصلة فكأن القیاس نوع من التمثیل • آرايت
 راصل به معنی استفهام از رویت است • و این جا نقل کرده

اما تا تنبهي باشد بر اسماع گانم آيند چنانكه در عربستان
 گویند پنج می بین و پنج می شنوی و تقدیم او تا نیز بزرگتر است
 فهم مراد بهم می رساند چنانكه در شهر مشهور لیثیفه شافیه اسلبت
 فواذی • بلا جرم آیت به سلاما • و قتل بر بید نیز معروف است
 می آرد و آنچه از عن قبل باشد • س ۱۴ ر ۱۵ الا لوط
 المنج و هم اجمعین الا امر الله • ادخل الاستثناء على الاستثناء
 قصص • فما یكذبك بعد بالدين • متصل بقوله لقولنا خلقنا
 الانسان فی احسن تقویم • س ۱۷ ر ۹ یدعو الممن ضرة
 اقرب من نفعه • ای یدعو من ضرة • س ۲۰ ر ۱۱ التثوة
 بالعصبة اولی القوة • ای التثوة العصبه بها • س ۲۱ ر ۶
 و امسحوا بؤرکم و ارجلكم • ای اغسلوا ارجلكم • س ۱۹
 ر ۷ اولوا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما و اجل مسمى •
 ای اولوا كلمة سبقت و اجل مسمى لكان لزاما • س ۱۰ ر ۴
 ان لا تقطعوه تكن فتنة • متصل بقوله فطليكم النور • س ۲۸
 ر ۷ الا قول ابراهيم • متصل بقوله كانت لكم اموة حسنة
 فی ابراهيم • س ۹ ر ۱۳ ایسئلونك کلانك حق فی عهدها

باب دوم (٩٥)

ای یسئلوک عنها کأنک حفی وزیاده از سنن طبری نیز اقسام
 است که این بصفت یا شده س ٧ ر ١ اولایا اثر یطیر بپنجاه
 س ٢٩ ر ٧ خلق الانسان هلوه بما اذا نمسه الشر جز و بما
 واذا نمسه الخیر منوها و گاهی بابدال س ٨ ر ٧ اللذین
 یصغفوا لمن امن منهم و گاهی بعلطف تفسیری س ٢٩
 ر ٢١ حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة و گاهی بکار آرس ١١
 ر ٢١ او ما یستیع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان
 یتبعون الا الظن اصل الکلام و ما یستیع الذین یدعون من
 دون الله شرکاء الا الظن س ١١ ر ١ او لما جاء هم
 کتاب من عند الله مصدق لما منهم و کاذبا من قبل
 یمشون علی الدین کفروا فلما جاءهم ما هم فکفروا به
 س ٢٠ ر ١ او الشش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعیفا
 خافوا علیهم فلیتقوا الله س ٢٠ ر ٨ یسئلوک عن
 الالهة قل فی مواقیع للناس والنج و ای فی مواقیع
 للناس باعتبار ان الله شرع لهم لتوقیت بها و النج
 باعتبار ان التوقیت بها حاصل للنج و لوقیل هی

(٦)

موافقت للناس في حيزهم كان اعصر ولكن اظن من ١٧٠٧
 لتندرام القرى ومن حولها وتقدر يوم الجمع اي
 تندرام القرى يوم الجمع من ٢٠ و ٣٠ و ترى الجبال تحسبها
 جامدة اي ترى الجبال جامدة ادخل السبلان لان الروية
 يبقى لمتان والمراد ههنا معنى السبلان من ٢٠ و ٣٠ و ٤٠
 الناس امة واحدة فبحث الله النبيين مبشرين ومنذرين
 وانزل معهم الكتاب بالبينات ليحكم بين الناس فيما
 اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما
 جاءهم البينات بشيا يمينهم فيقد اي الله الذين المتوكلين
 لها اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء الى
 صراط مستقيم ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه
 في نضا عيف الكلام المنتظم بعضه ببعض انا الضمير
 اختلفوا وايد انا بان المراد من الاختلاف ههنا هو
 الاختلاف الواقع في امة الدعوة بعد نزول الكتاب
 بان امن بعض وكفر بعض ولم يزل يتردد فاعل ما يقول حريث بن
 زياد كنه واذ انا اسطر حريث حريث فاعل ما يقول حريث

باب دوم (۶۷)

تو کبر و صلات من ۱۰ و ۱۱ روز این روز را می نامند ای ایست می
 من ۱۰ و ۱۱ روز این روز را می نامند ای ایست می
 میسی این روز هم در این مقام گفته باید دانست که در این روز
 بسیار برای تو کبر و صلات باشد برای عطف اذ اوقت
 کوا قعة و کتیم از واجات ثلثة و فتحت ابوابها و ایه حص
 الله و هم چنین فایز زاید باشد قبطانی در شرح کتاب المحج
 در باب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل
 یزیه من طواف الوداع گفته و یبهرز تو سطا العاطف بین
 الصفت و الموصوف لتاکید بصرفها بالموصوف نحو س ۱۰ و ۱۱
 اذ یقول المنافعون والذین فی قلوبهم مرض • قال
 یزید و مثل مررت بربید و صاحبك اذ اردت بصاحبك
 زید او قال الذین یشترون فی س ۱۰ و ۱۱ اقولہ تعالی و ما
 اماکننا من قرینة الاولیها کتاب معلوم • جملة واقعة صفة القرینة
 و القیاس ان لا تتوسط الواو بینهما كما فی قوله تعالی
 و اماکننا من قرینة الالهامندرون و اما توسط لتاکید
 لصوق الصفة بالموصوف كما یقال فی الحال جاء فی

زید علیہ ثواب و جاء فی وجلیہ ثواب النبی و کانی برہم
 انتشار نمیر و ارادہ و د معنی از باب کلمہ عزوبت ثم مراد
 ر س ۲۵ و ۱۰ و انهم لیصدونہم عن السبیل و یستبشرون
 انہم مرتدون • یعنی ان الشیاطین لیصدون الناس عن
 السبیل و یستبشرون الناس انہم یمیدون • قال قرینہ فی
 موضع واحد • المراد به الشیطان و فی الموضع الآخر
 الملک س ۲۰ و ۱۰ یمسکونک ما ذرا ینفقون قل ما انتقم من
 غیر س ۲۰ و ۱۰ و ۱۰ یمسکونک ما ذرا ینفقون قل الطوفان الاول
 معناه ای اتفاق ینفقون و ای نوع من الاتحاق و یمسکون
 صادق بالمسؤول عن المصروف لان المصروف یصرف
 باعتبار المصارف البواعا والثانی معناه ای مال ینفقون
 ذاز من قبل است آمدن لفظ جعل و شیء و اندان معانی بیان
 شتی گوی بہ معنی خلق جعل الظلمات و النور گوی بہ معنی
 اعتقد و س ۸ و ۳ و جعلوا لله مما ذرأ و شیء یحیی فاعل انہ
 یحیی منقول بہ و گوی منقول من خلق و غیرہ ان س ۲۷ و ۱۰
 خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق س ۲۰ و ۱۰ فلا تسألنہ عن

شیء ای عن شیء مما یستوقف فیه من امری و از امر دنیا
 و خطب گاهی مخبر خواهد داد که بعد هو یماء عظیم ای قصه
 هجیه دوم چنین آید و شد و آنچه بیان بینی آید و در بعضی محلات شود
 قبیل است انبشار و آیات آتی که ستام اصلی آن بعد
 از آن قصه است گاهی میباید ریش کند و آنرا قبل از تمام قصه
 ایراد نماید باز گو و کند بقصه و آنرا تمام فرماید و گاهی در نزول
 متقدم باشد و در تلاوت متاخر باشد مثلاً و اقل نوری قطب
 و جریك در نزول مقدم است و میقول السفراء سناخرو
 تلاوت سناخرو و گاهی جواب داد در میان قول کفار و مزج
 کند بین ۳۰ و ۶۰ و لا یؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان
 الکفرای هدی الله ان یقولی اعد مثل ما اوقیتهم بنا بحکم
 ای سناخرو فیضیل بعد سناخرو فیضیل اما در آنچه گفتیم کفایت است
 جمله و سناخرو باشد چنانچه این امور را در انظار مستحضر داشته باشد
 در اشعار و آنرا باندک کمالی عرض سخن و در یابد و غیره که در
 برآمد و سناخرو سناخرو و آنرا یک مثال با سناخرو دیگر انتقال نیاید
 فصل باید و آنست که محکم آن است که و آنرا و لغت از آن

باب دوم
(٦٠)

کلام بجز یک معنی ادراک نکند و اعتبار دانستن در
اول است نه موثوقان زمان بار اگر موثوقانی بیاد آید نیست
حتمال که محکم و اتمت بر می سازد و معلوم را مجهول و متشابه
آن است که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر به
مرجع چنانکه شخصی گفت ایما ان الامیر امرنی ان الله
فلانا لعنه الله یا اشترک کلهم در دو معنی باشد لا مستقیم
در جماع و لغوی پیدا در احتمال خطف بر قریب و بعد مانده
و امضوا بر و محکم و از جلکم فی قراة الکفر و احتمال
عطت و استیناف مانده لا یعلم تا و یله الا الله و الیراحون
فی العلم و کتابت آن است که علمی اثبات کند و قصد
در ثبوت عن آن باشد بلکه قصد آن است که امتثال کند و نمی
مغایب لازم آن بار و معاوی با عقلی چنانکه از مظیم الرماد
معنی کثرت ضیافت و از یلادیه صراطیله معنی سخاوت ادراک
می شود و تصور بر معنی مراد بصورت محسوسه از همین قبیل است
و آن بابی است و اسع در اشعار عربیه و خرب ابرجشان
فر آن عظیم دست حضرت پیمانبر صلی الله علیه و آله که مسلم

باب دوم

(۷۱)

بِأَن تَشْكُونَ أَسْتَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِبُيُوتِكُمْ وَرَبِّكَ نَشِيدُ
 داده است بر یکس خور و این چون یاران خود را آواز دهد
 که از غن سوخته کن و از آن سود را و جعلنا من بین اید عیوم
 مد او من خلقهم سدا و جعلنا فی اعناقهم اغلا لا تشبه
 پسند اعراض ایشان را از تذکر آیات بکسی که او را
 معاول کرده باشند یا بر هر جت او سدی بنا کرده باشند
 پس اجلا نمی تواند دید و اضمم الیک جماعک من الیهب
 یعنی مجموع خاطر شود بر آنکه کی نفس بکند از و نظیر این باب
 و در عرف آن است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند
 به شمشیر اشلاء کنند که این طرف میزند و آن طرف میزند و
 معقول و غیر قابل او بر اهل اتفاق به صفت شجاعت نباشد گویند
 بنام عمر شمشیر بدست نکرده باشد یا گویند فلان می گوید که در
 ادوات این کسی را نمی بینم که با من مبارزه است تواند کرد و یا گویند
 که فلان خود چنین می کند و آتش ده گفته بیستی که اهل مبارزه است
 در و شمشیر غایب بر خصم نمی بیند گو که این شخص گاهی این گفته نمیکند
 باشد و این قدر نه کرده باشد یا گویند فلان طاق مرا خفا کرده است

دوست در کوی من انداخته لقمه را بر کشیده است و تبریض
 آن است که حکم عام یا سنگر گویند و مقصود تبریض بر حال آن شخص
 خاص باشد یا تبویه بر حال شخص معین و بغض خضر صیات آن
 شخص و در کلام در آید و مخاطب را بر آن شخص مطلع سازد
 در مثل این موضع خوانند و قرآن بگردان جایز شود و در حکم
 آن قصه کرد و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
 می خواستند که بر شخصی انگار کتبی فرمودند یا یا اقوم
 یفعلون کذا او کذا چنانکه و ما کان ثم و من و لا مومنه اذا
 قضی الله و رحو له امر الایة تبریض است از منبری بر آید
 ادا و لا یا قبل او الفضل معکم و السعة تبریض بخضر صیات
 ابوبکر صدیق و درین مورد بهما آن قصه مذکور شد بهنهم مطالبند و فرمود
 و مجاز عقابی آن است که ایشان را بگویند فای ما یا یا و اعل آن
 نیست و مفعولان به است از خبر آنکه مفعول به آن کیست بقرینه
 آن که میان این مرد و مشابهی است و میگویم ادعا آن کرد
 است که داخل در اعدا و آن است و یکی از جنس است و این مانند
 آنکه گویند بنی الامیه القصور حال آنکه بانی بنا آن بودند با مراد

باب سوم (۷۳)

اثبات الربیع البقل حال آنکه نسبت حضرت حق است و در
 مکتب ریح و الله اعلم بالصواب . باب سوم در بیان
 اسباب بدین قلم آن و این بحث در سه فصل مبین می شود
 فصل اول قرآن را بر دوش گشتن سبب و مفصل سادّه
 است مابعد مطالبی از آن در بابی یاد و فصلی مذکور شود
 باین قرآن را مانند مجموعه کتوبات فرض کن چنانکه بادشاهان
 بر عیای خود بحسب اقتضای حال مثال می نویسند و بعد زمانی
 مثال دیگر دعای هذا القلم ما آنگاه بسیار جمع شود شخصی
 این امثال را جمع کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین ملک
 علی الاطلاق بر پند میرود و صلی الله علیه و آله و سلم برای
 هدایت بندگان بحسب اقتضای حال مورد و بعد سوره نازل
 می شود و در این کتب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر سوره
 را بخواند و مضبوط و اما سوره ها را در این نه فرموده بودند و
 از زمان حضرت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سوره را برادر
 هر یک مرتب فرماید جمع نمودند و این مجموع به مصحف
 مسمی شد و در میان اصحاب سوره را به چهار قسم مقسوم

ساخته بود و یکی نسخ طوالت که اصول سوره اند و دیگر سینه
که بر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر اسامی (از آن جمله)
کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف و سوره که از
اعاد مثالی است و در سینه داخل نموده شد بلا حمله مناسب
اسباق آن با سیاق سینه و علی بن ابی القیس در بعضی نسخ
و یک نسخه از رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه مصاحفی چند
از آن مصحف استخراجه فرموده بافاق فرستاده تا از آن
مصاحف استفاده نمایند و بر یکی دیگر سینه که کند چون
اسلوب سوره با اسلوب شالهای با و شان مساحت است
در ابتدا و انتهای طریقه مکاتیب رعایت نموده است چنانکه بعضی
مکاتیب را بحمد خدای تعالی شروع می کنند و بعضی را به بیان عرض
املاء آن و بعضی را به بیان نام مرسل و بعضی را به بعضی رقیب
و شقهای باشند بغیر عنوان و بعضی مکاتیب را طوالت می باشند
و بعضی مختصر هم چنان خدای تعالی بعضی سوره را بحمد یا تسبیح
شروع نموده و بعضی را به بیان عرض املاء نموده چنانکه
ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين سوره انزلناها

باب سوم
(۷۵)

و فرستاد و این قسم بدان ماندند اما صالح فلان
و فلان از جمله اوستی به فلان آن حضرت صلی الله علیه
و سلم در وقت ختم نموده نوشته بودند اما قاضی عیاض
صلی الله علیه و سلم و بعضی را بذاکر مرسل و مرسل الیه چنانکه
در سیریل من الله العزیز الحکیم کتاب احکمت آیات
ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان ماند که
پسندم که حضرت خلافت عباد و شد یا نبوسند بکند فلان شهر
به از حضرت خلافت اعلام آنکه و آن حضرت صلی الله علیه
و سلم بود که من رسول الله الی هر قل عظیم
المرور و بعضی را بذاکر مرسل و مرسل الیه چنانکه
فرمود اذا جاءك المنافقون قل مع الله قول التي نجا ذلك
فی زوجه یا ایها النبی لم تحرم و چون اشهر قصاصات
عزت و صایب بود است و در مبداء تصایب تبیین بذاکر مواضع
عظیمه و وقایع با یله رسم قدیم ایشان بود این اسلوب را در
توضیح و اختصار و مود الصافات صفا فالزاجرات
زجر او الذاریات ذروا فالملات و قراءه اذ بالشمس

مجوزت و اذ النجوم انكلا رت و چنانکه او آخر کتاب است
 بجوامع کلم و نوادر و صایاد تا کید بر احکام حساب شده دهند و باینکه
 مخانت آن کند ختم می گردند بنهین اسب و اینستالی او آخر
 مورد اجموع کلم و منابع کلم و تا کید با یغ و دهند عظیم ختم فرمود و
 شروع کرده می شود و اثنای سوره کلام با یغ عظیم
 الاساد سب بنوعی از حمد و تسبیح با بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه
 شروع فرموده بیان تباین مراتب حال و مخلوق ۱۹ اس ۲۰ ربقل
 الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی الله خیر اما یشکون
 بعد از آن در پنج آیه این مدعا با یغ و جو و اواد و ایلاد و ایلاد فرمود
 چنانکه شروع فرمود مخاصمه نبی اسرائیل را در اثنای سوره بقره
 یا بنی اسرائیل اذ کروا نعمتی الی الی به امین کلمه ختم فرمود
 پس ابتدا ای مخاصمه باین کلام و انتهای
 جوئیم از بلا عت و هم چنین شروع فرمود و این کتابین و حمد آل
 عمر ان بآیه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر بر نقل نزاح
 باشد و توار و قیل و قال بر آن مدعا واقع بشود و اینست
 الحال و فصل دوم در اکثر سیصد و شصت آیه جاری شده است به تقسیم

باب سوم
(۷۷)

سوره آیات چنانکه قصاید و ابیات مبتسم می گردند نیز
 انما تر آنرا در میان آیات و ابیات نثری نهاده اند است
 و آیات و ابیات هر دو نهشایدند که برای الهی از نفس
 و سماع است که در می شود الا آنکه ابیات مستقیم اند
 عروض و قافیه که غلیل تدوین آن کرده است و شعر را آنرا
 اندوی یاد گرفته اند بنای آیات بر وزن و قافیه است اجمالی
 که است به است با بر طبع و نه بر فاعیل و تشاعیل و عروضیان و
 قوافی اینها امری است صنایع و اصطلاحی و تنقیح
 نثری و ابیات و آیات واقع است و نشاید
 انرا هم آنها واقع شده است و آن بمنزله تفصیل است تفصیل
 می نماید و کلامی الیکم فبیق تفصیل این اجمال آنکه فطره سلیقه
 در قصاید موزون و متعقبات و از اخیر ایتیه و امثال گن لطیف
 و ادراک می کند و حلاوتی ذوق می نماید چون در سبب ادراک
 آن کلمات ملل می کند می باید که در دو کلامی که بعضی اجزای
 او با بعضی موافقت دارد و تفصیل و مخالفت را دارد و است

و انفرقا مثل آن بحث پیدا بعد از آن چون بر بیت دیگر بهمان
 توافق اجرا بر نفس مخاطب واقع شد و امر مستطرد بود
 آمدند و دو بالا شد و چون بر دو بیت در قافیه اشتراک دارند
 مانند آن سه جذا آن گشت پس الذاذایات بسط
 سر قفرت قدیمه آدیسان است و همه از جبهه سلبه از اهل
 معذله بر این متفق اند بعد از این دو توافق اجرا در بریتی و
 در شرط قافیه مشترک که در ابیالست مذایب مخففه و در سوم
 متباینه واقع شد حرب قانونی دارند که گنجینه ایضاح قریح کرد
 و هنوز در سسی دارند که سلبه است و در این بیت
 هم چنین اهل بر زمان وضعی اختیار کرده اند و در این بیت
 هموده اند چون ازین همه رسوم و مذایب مخففه امر جامع انضمام
 کنیم و سر منتشر مایل نمائیم موافقت نمائیم با سلبه که غیر متباین
 عرب بجای مستعملین متعاضد و مستعملین آردند و بجای قافیه
 قفایان و قافین بر قاعده می شمارند و موافقت ضرب بیت
 ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر هم
 می دارند و در حشود زحافات بسیار تجویز می کنند بخلاف شعرای

باب سوم

(۷۹)

درس که از حقایق پیش ایشان مستخرج است و مهم چنین
 شمرای غریب اگر که در یک میت فایده قیود باشد و در بیت دیگر
 نیز احسن از نگارند بر خلافت شعراء عجم و هم چنین شعراء
 حاصل و داخل و نازل و از یک قسم گردیدند تفاوت
 هم چنین وقوع یک کلمه در مصراعین بود چنانکه
 نصف آن از مصراعین باشد و نصف از مصراعین پیش عرب
 صحیح بود و پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت نمایی است
 نه موافقت حقیقی و خود اوزان اشعار خود را بر حد و حدود
 نهادند و این را الاعجاز حرکات و سکات و آن نیز لذت
 و لذت است و بعضی اهل بد و دانشند و ایم که در تفرید است
 خود که بجهت الذاذ می کنند کلامی متوافقی با هم بتوانی تخمینی بار ویدی
 که بجهت باشد و از آن کلمه اختیار کرده اند و مثل قصاید آن
 را انشادی کنند و از آن کلماتی برمی گیرند و هر قومی را جنبش خاص
 است در نظم خود و ما فعلى به الایمان اتفاق امم و را لذاذ
 بگون و تعلیل واقع المیت و اختلاف ایشان در رسوم تفرید
 و قواعد متخلف و یونانیان اوزانی است و سناط کرده اند و

اینها را اینها نامات مسکمی ساخته اند و از مقامات آرزوات و تهنیات
 بر آورد داده اند فنی شده اند و القیاس بر این نحو که در دست بیاورند و این
 هفت شش و اگ نقش نمود و در از ان را بکارا کنیا و فریغ
 که داده اند و این بد و داده بریم که از این برد و اصطلاح و دست
 باز داشته بحسب سلیقه خود و یا یکی و یا قیاسی و یا این
 او را انی چند بفر ضبط کنیات و حضرت خبریات از گاه آورده اند
 و چون بعد ازین ملاخذه ما حدس را کنیم کنیم امر مشترک بجز موافقت
 تخمینی بدست نمی آید تخمین عقل را که به بهانه منوع اجمالی است
 به تفصیل قوای مرد فرموده و ذوق سلیقه را که به بهانه منوع اجمالی است
 صلاوت بحث است نه باخر طویل و مدید حضرت عتباتی چون
 خواست که با این مشت خاک هم زبان شود نظر بر همان حسن
 اجمالی انداخته بر قوالب مستحسنه چون قوالب و در آن
 و مالک مالک چون اراده فرمود که بر دشمن آوید و سخن
 گوید همان اصل بسط را ضبط فرموده این قوای منبت
 به تغییر ادوار و احوال نمک به قوای منبت اصطلاح نامش در جزو
 جل است و بدست آوردن حسن اجمالی بجز قوای آن قواعد

باب سوم

(۸۱)

چون که درخواهد و ایجاد بیان از دست نرود و در هر نشیب
و فراز سخن صانع نشود و بزرگوار و منجم بس از جریان حق سبحانه
و تعالی آن سخن انزع اصلی می کنم و انتقال بقاعده می نمایم
از این قاعده آنست که در اکثر امور امداد عیون است و اعتبار
در طول دید و مانند آن و در فواصل اتقاع نفس
و ابد و آنچه بدین قرار گیرد معتبر داشت نه قواعدی
فوانی را این گینه نیز بعضی می طلبد اندکی گوشش و احوال آن
باید که آید و وقت نفس در نای گویا است انسان است
و نیز چنانچه از می رو که نام نفس مقدر و بیشتر است اما
چون آنرا به طبع خود نفس بگذارد و لابد امدادی داشته باشد
پس در اول بر آمدن نفس نشای بهم رسد و آهسته آهسته
آن نشیمن شایسته می گردد و در آخر منقطع می شود و احتیاج اعاده
نفس تازه پیش می آید و این امداد امری است که در
بدن هم و مقدر و مقدر است که نقصان و و بر سه گانه بلکه نقصان قدر
بیشتر از این بزرگوار می سازد و زیادت و و سه گانه بلکه
قدر است و ربع ایشان حدیرون می کشد اختلاف عد و انداز

و اسباب از اینها بشنید و وقتیکه هم بعضی از کلمات را
 بر بعضی دست می نماید پس این امده از پیش رو و از بی ساختن
 شد و آنرا بر سه قسم تقسیم نموده آید طولی و متوسط و قصه
 اما طولی پس مانند سوره نسا و اما متوسط پس مانند سوره اعراف
 و انعام و اما قصیر پس مانند سوره بقره و سوره آل عمران
 نفس برده و معتد به بحر فی قافیه است و سبب که طبع آنرا از وقت
 می کند و از اعاده آن چند کثرت می نماید می شود که آن را یک
 الف باشد و یک جا و دایم و آن حرف آخر کو یک
 یا باشد و یک جا و جمیاتی است پس ~~بسیار است~~
 متوافق اند و خروج و مرجع تجد و تبار و توافق و ~~و~~
 بر قاعده و رسم چنین الحوق الف و آخر کلام قافیه است و سبب
 که اعاده آن لذتی می دهد که حرف روی می باشد و ~~و~~
 گویند که بنا و دیگر جا گویند حد ما و سیم جا گویند و این صورت
 اگر التزام موافقت روی بگوید آید از قبیل التزم بالالتزم
 خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم و سوره فرقان و اخ شده
 و هم چنین توافق آیات بر یک حرف مثل هم و سوره قاتل

گاهی قلب و زیاده مثل الیامین و طور سینین در ابیاس
 و طور و سبنا در عمل آمد این جا باید دانست که اسب کلام
 و سهولت آن بر لسان بسبب آنکه مثل سایر است یا نه
 آن در آیت مکرر آمده است کلام عجول را با کلام غیر مکرر
 می سازد و گاهی فقرهای اولی را کمتر از فقرهای ثانیه
 در بیت کلام فایده دهد و عکس و فسلوه ثم الاجتیم صلو ثم
 فی سلسله قدرها سهون ذرا عاقا سلحوه گو باد در مثل این
 کلام منکم اخبر می کند در نفس خود که منزه اذنی با تاثیر مجموعا
 در یک پای است و ثلثه و حرا در یک پای دهم و پنجم گوی آیت
 ذات و ایم باشد باشد یوم تبیض و اجوه و تبسود و جیره
 فاما الذین اسودت وجوههم الایه و اما الذین ابیضت
 وجوههم الایه و عاقله اول را با ثانی جمع کرده و تبسود و تبسود
 شمارند و گاهی در یک آیت دو فاصله می آید چنانکه در یک دهم
 هم چنین می باشد کما از هر فی طرف و البدر فی شرفی و البدر
 فی کرم و الدهر فی همم و گاهی یک آیت را در از تر از
 دیگر آیات آورده و نیز درین جا آنست که چون کلام را

باب سوم
(۸۵)

که ناشی از قناعت و وزن و وید ان امر متظر که ذایقه است در
یکت پادشاه و حسن کالیم و انکه ناشی از سهولت ادا و موافقت
ضج کلام و عظیم الحوق تغیر در ان است در پاد دیگر نهند نظریت
از جانب بیانی بر اراج دانه و پس یک اختلاف و انهم
شود و در امتداد ناشی از انما حق کردانی آید و آنکه
مستقیم در صد رحمت که در اکر شود منقذ الله برین بخاری شده
رحمت آن است که در بعضی بود بر عایت این قسم وزن
و قناعت به ظهور نیامده است پس یک طایفه بر طو و خطب
خیلیان و امثال که همان واقع شده سمرالنهاء که حضرت
عایشه رضی الله تعالی عنهما و ایت کرده است مشید و ناشی
و خوشنوی آنرا دانسته باشی و در بعضی بود بر طو و نامهای عرب
بدون رعایت چیزی واقع شده مثل می و ره بعضی نامس یا
بعضی الا که ختم ملازمی به چیزی که مبنی با ختام باشد کرده
آمد و ناما ناسر دلائل که آن است که اصل لغت عرب
و لغت است در موضعی که نفس منتفی شود و نشاء کلام
مثلاشی گردد و سخنس در محل و لغت انتها نفس برده است

ازین جهت صورت آیات پیدا شده است این است آنچه
 این تفسیر افصح شده است و الله اعلم بما یشرک به من عند که مطالب
 فزون خمره چرا در قرآن عظیم مجرب گفته شد چرا برای موعظه
 اکفایه نیست گوئیم آنچه خواهم که سابع را افاده نمایم و در قیاس
 می باشد یکی آنکه مقصود از آن مجرب و تعلیم مالا یم
 فی طب حکمی دانی دانست و ذهن او از ادراک آن باز بوده
 باستماع این کلام آن مجبول منادم شود و آن نادانسته دانسته
 گردد و دیگر آنکه مقصود از استحضار عود است آن علم در بر دارد که
 او باشد نادان لذت فراوان گیرد و توانی قبیح و ادراک
 در آن علم فانی شوند و در مقام این علم بر بانه قوی غالب
 چنانکه منی شمری را که ما آنرا دانسته ایم بگرد می گوید و چه برآید
 که فی یابیم و برای این لذت نگرار این و در سبب حق دادیم
 و قرآن عظیم به نسبت به یکی از مطالب فزون خمره برگرد قسم
 افاده آرا و فرمود تعلیم مالا یم به نسبت جانی و رنگین ساختن
 نفوس بآن علوم بسبب نگرار به نسبت عالم اللهم الا کثر
 مباحث احکام که بگردان حاصل نشد زیرا که افاده دادیم

باب سوم

(۸۶)

آنجا ملاوت بود و اینها در شریعت به نیکو آموخت از فرمودند
 به مجرد فهم این کتابه نمودند این قدر فرق نهاده اند که در اکثر احوال
 آن مسائل بیهوشت نازد و یا استوب جدا بخیا
 است و یا نه باشد و در نفس دالک باشد و در اذنان اگر نکراد
 است و سبکی باشد که وظیفه طوطی آنرا نکراد می نمایند و در
 حوالت اخلاصات تعبیرات و تاثیرات سالیب فیهن خوض کند و خاطر
 بگشاید در این قدر و در آن اگر پرسند که در سوره های قرآن این
 مطالب چه اجزای است و هر چه در دو عالم تر میباید نکراد و هر چه است که
 محسوس است الا اینها را ذکر فرمایند و استنباطی حق آن نمایند بعد از آن
 شروع کنند در پیام الله و اتهام آن گفته بعد از آن مخاصمه کنند نمایند
 گوئیم اگر چه قدرت الهیه شامل همه ممکنات است اما حکم در این
 ابواب تکلیف است و حکایت موافقت نبوت الیه است
 در کسان و در اموات و بیگان و اشیاء و باین منشی رفته است و در
 آیه لقالموا الا حجتی و عوی بی و گمانزدل قرآن در میان عرب
 این کتابی بود و کتاب الهی و نه موهف بشر و برین که
 بالا بختین اختراع نمود و اندر عرب را خوانی دانستند اگر

این را باور نمی کنی تصدیق شعراء مختصر منی و امانی که
 در سبیل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه کرامت حضرت
 عمر ابرو خوان دایمن منی و دشمنی شود پس اگر خلاف این
 ایشان گفته شود بجهت و در ماند و بخری تا آتش ناله ست
 ایشان رسد و فهم ایشان در مشوش سادگی و بر سر
 نه مجر و افاده است بلکه افاده مع الاشیخ خضراء و اما اگر اد
 دایمن منی و در خبر مرثب اتوی و انم است اگر نخواهند و در
 و ذبیح که نزدیک شعراء معتبر است از این وزن و ذبیح که
 تراست آنرا اجرا اختیار نه کرد و گوئیم لذیذ و بیرون سخنان
 است یا خدایا من است او ام و اذان و علی السلام ابدای عوالم و
 از وزن و ذبیح بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که ای بودند آیت غایب است بر نبوت حضرت ائمه ایشان و
 اگر بر وزن و ذبیح شعراء قرآن نازل می شد گفتار گمان می کردند
 که امان شعراء است که در عرب مشهور و معروف است و اذان
 حساب بر نمی گشت که قصه چنانکه پانجا از اهل نظم و شعر چون
 می خوانند که مرثب از جهان شود و بر معاصرین بر دشمنان اثبات

این کتاب گفته صناعی ندارد است بتطبیق نماید و گویند کس هست
 که باین کلام عزرا گویند و نامه نویسد و اگر بر طور قدیم است
 که بر اعشایشان خبر مختصین و انجیث شود و اگر پرسند
 عجز از قریب چه وجه است گوئیم محقق پیش ما آن است
 که از است از آن جمله اسامی بدین زیر که
 هر سه را بسادین چند بود که در آنها جواد بلاغت و اجولان
 می دادند و کسی سابقه از افران میر بود و تصایده
 خنثی و رسایل و مبادیه و اسامی که خبر این چهار وضع باشد
 نمی دانسته در ابداع آن دور نبوده پس ابداع اسامی
 که خبر اسباب ایشان بر زبان آن حضرت صلی الله علیه و
 آله فرستاد که امی بودند عین اعجاز باشد و از آن جمله اخبار از
 فصوص و احکام و سابقه بودی که مصدق کتب سابقه باشد
 غیر تمام و از آنجا اخبار باحوال آئینده پس هر دینی که چندی
 از آن بر طبق اخبار بود چو آمده اعجاز تازه و ظهور و سبیه و
 از آن جمله در جوامع بلاغت که مستند و بشر نباشد و چون
 ایند عرب اول آمده ایم بکنز آن نمی توانیم بر سبیه
 (دیب)

یکس این قدر می دانیم که استخوان کلمات و ترکیبات
 نظیر جدال بالکثافت و عدم تکلف قدری که در قرآن می یابیم
 و راجع قصیده و از قصاید مستند معین و متاخرین نمی یابیم و این امر
 است و وقتی که مبره از شعرا آنرا بخوبی می توانند و آنست که
 آن ذائقه ندادند و نیز می دانیم که در انواع تذکیر و مخارج
 و ابیاس و دیگر پوشش نیده می شود بر اسلوب مود که طرفدار دارد
 و دست و پا دل از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این
 دانی فهمد باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره احکامات
 و مود و شعرا واقع می شود تامل کند باز همان قصص را در صفات
 بیند و باز همان قصص را در ذاریات تا فرق ظاهر شود و هم چنین
 را که تعدی سبب عصیان و تنبیه مطیعین و در هر مقام برنگی دیگر
 ادا کرده می شود و مخصوصه اهل نادبایکد یکبار بصورتی جلالت و در هر
 مقام جلوه داده می شود و الکلام فی هذا یطول و نیز می دانیم که
 رعایت منتزعی مقام که فن معانی تفهیم اوست و استعارات
 و کنایات که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال
 مخاطبین که امین بودند تا آیه است تا ازین صناعات بهر از آنچه

باب چهارم
(۱۱)

در بیان سیم است تصور نمی شود زیرا که ملایک و درینجا
آن آیت است که در مخاطبات مبرور که همه کس بآن آیت نمایند
مقام فریب خاص پسند داخل کرده شود و این معنی
مستقیم است و همچنین است و شوم از پامی تابش هر کجا که
شاید این دل می کشد که جای نما است و از این جنبه
و می آید که خبرمند برین و در اسرار شرایع را فهم آن مبسر نیست
آن آیت است که این عالم خمس نفس اینها دلیل بودن قرآن
نازل من الله است بر جهت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب
چون در قانون نظری کند و در دور رقن او در بیان اسباب
در آیات امراض و وصف ادویه ملاجه می کند هیچ شک نمی کند
و در اینکه موصفت آن کامل است و در محتاجت طبیب هم چنین
چون عالم اسرار شرایع می داند که در هندسیب نفوس کیه ام
که امیر جبر با خدا انسان می توان ابقا نمود و بعد از آن در فنون
خمس قابل می کند بی شک و در حقیقت باید که این فنون در معانی خود بوجهی
واقع اند که از آن بهتر صورت دهند و آیت و آفتاب آید و دلیل
آفتاب و گنبد لیست باید که وی در صائب و باب چهارم

در بیان فنون تفسیر و حال اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین
 باید دانست که مشرک آن تفرقه‌های مختلف اند که در ذرات
 آثار مناسب آیات قلم کرده اند خواه در حدیث مرفوع باشد یا منقول
 یا قولی یا نقلی یا غیره این دین روشن گردانند
 تاویل آیات صفات و اسما پیش گرفته اند
 مذهب شریعیه نیانند آنرا از ظاهر صرف نمودند و در بیان
 در این بعض آیات رد کرده اند و این طریقه مستلزم آن است و نوعی
 استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعضی مجتهدان است بر بعضی و بهر جهت
 نمک فحش ابراد می کنند و این روش فقهاء اصولیان است
 و جمعی خود و لغت قرآن را اینصاح می نمایند و شواهد کلام عربیه
 در هر باب بوفور تمام ابراد می کنند و این وضع خوبت انظار
 است و گرد می نگاشت معانی و بیگانه و آنچه تمام ترمیم
 و درین باب داد سخن می دهند و این آئین ادب است و بعضی
 قرات قرآن را که از اساتیدان مأثور است و ذرات
 می کنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این
 هفت قرآن است و برخی نیز کلمات مستقیمه بنام کلام که با علم جرایق

و نیز مناسبت زبان می کشاید این روش صورتی است
 باجماع پیدا می و اسج است و قصد هر مسکن از تفهیم معانی قرآن
 شده است و هر کسی در فنی خویش نمود و است و بتدریج
 (و هم خود سخن گفته است) و مذاهب اصحاب خود را
 است ازین جهت فنی تفسیر و مستی پیدا
 کرد که تقریر را است نیاید و کتب بسیار پیدا آمدند که به شمار
 و نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی بتاری
 و گاهی بنار می سخن گفتند و در آخر تصادف و اطلاق مترقی شدند
 و امان علم را کشاده تر ساختند و این فقره را بکند و توفیق
 و در کتاب الدین فون مناسبتی حاصل شده است و اکثر اصول
 آن و احکام و علم از فروع آن بدست آمده است و نوحی از
 استقلال و تحقیق و در هر حال می که شبهه با جهل و فنی المذاهب
 باشد صورت حق است و در هر فنی دیگر از فون تفسیر
 از دلیلی فیض الهی خاطر ریخته است اگر راست پرمی من
 باشد که از اسطر قرآن عظیم چنانکه اویسی روح پر فوج حضرت
 است نم چنانکه عایه و سلام باشد که می شود بیواسطه کینه

شخصی ام شبیه آنکه اثر پذیر بود و صلوة عظمی ام و لو ان
 فی کل منبت شجرة لمانا لهما استوفیت و اجب بحدیث
 درین رساله لازم دیده شد که دو سه حرف از این متن
 شود و فصل در بیان آثار مرویه در کتب معتبره
 حدیث و آنچه بدان تعلیق دارد و از جمله آثار معتبره
 بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم است
 قسمی آن است که حادثه واقع شد که در آن ایام موسمان
 و اتفاق منافقان بر روی استخوان آمد چنانکه در واحد و اخطاب اتفاق
 افتادند ای تعالی مدح ایان و نگو باشی آنان نازل ساخت تا
 فیصله کرد و در میان دو فریق و درین بیان تحریر رضات بسیار
 به خصوصیات این جائز و بطور عموم رسد پس واجب است
 که به کلام مختصر آن حادثه را شرح کند و آید تا شوق آن کلام
 بر خواننده روشن شود و قسمی آن است که معنی آنست به عموم
 خود نام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که سبب نزول شده
 است و یکم عموم افتاد است نه خصوص سبب را اندامی
 منسب عن بقصد احتیاج آن خاصه بآن آیت یا قصه بیان

باب چهارم

در بیان فضیلت و کمالات (۹۰)

فصلی از مفهوم آن قصه را ذکر کرد بدین تبسم را ذکر کردن
سرور نبشت پیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین
بود که کمالات الایه فی کل اوکل ای گفته و عرض ایشان
آن آیت بود که بعضی حوادث که آیت آن
است به جهت حوادث این قصه مشتمل باشد یا متاخر
انرا این باشد یا جاهلی یا اسلامی تمام بود آیت برادر گرفته
شد یا بعضی آنرا و این علم ازین تحقیق دانسته شد که
اجتهاد را درین قسم دخی هست و قصص متعدد ده را آنجا
کنجایش هست پس هر که این نکته مستحضر دارد خلل مختلفات
بسیار نزل بادی حمایت می توان نمود و از آن جمله تفصیل
قصه است که با صحن آن در نظم قرآن مجید یعنی رفته باشد
و فقیر این را از اخبار نبی صلی الله علیه و آله و سلم یا از علم سیر استقصای آن
و تفسیر کند و به خصوص صیقل آنرا ذکر نمایند و این جا نیز تفصیل
سیر در آیت تعویض ظاهر بآن رفته است بوجهی که دانسته
است آنجا بساده شود و تفحص آن نماید و گویند آن عجزه مفسر
است و آنچه خارج است ازین باب نیز مثل ذکر بکره بنی اسرائیل

که نزدیک بود یا میان یکب اصحاب گفت که اینج بود یا اینج
 ملا یعنی است و جواب آنرا قیاس می دانستند و از قیل و قال
 می شمردند و این جائز و دلتی باید بناظر نگاه داشت
 درین باب ایراد قصص منزهه است بنی
 جمعی از قدما می مفسرین آن تعریض برپایه
 و محلی مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا دوری
 تقریر کنند متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر دهان
 زمان منقح نشده بود تقریر علی سبیل الاحتمال بتقریر بالبحر
 بسیار است که مشبه شود و یکی دایمی و یکر گیرند و این
 امر مجتهد فیه است نظر عقل را در اینجا کنایه است و قیل و قال
 و ادوین باب غلطی کشاده است بر که این نکته یاد گیر دود
 بسیاری از مواضع اختلاف مذکور کم فصل اول و اندک
 و در بسیاری از مناظرات صحابه می توان دید که قیل
 نیست بلکه تفتیشی است علمی که بهمن فحشه آن برادر می
 بیان می آید و بر همین محل این تقریر می کند قول ابن عباس رضی
 و در آیه فاصبروا بر قیام و از جملکم الی الکم بین و لا اهل

باب چهارم

۱۰ (۹۳)

اینکه در کتاب آمده الام النسخ لکرم ابوالفضل
اینکه در کتاب آمده آن است که این ذاب بود مسح
آیت سحر زکینت مسح نیست آنچه پیش این
غسل است لیکن اینجا اشکالی را تری
در ظاهر می باشد مایه پخته که نمای عصر درین فضا
درین مایه پخته که ام و او سارکت می نمایند بعضی آنکه بر حقیقت
در مایه سارکت بودنه این را قول بن عباس و ابی سید و ذاب
و نهاده عا شاهی و عا شاهی و ویم آنکه غسل از پیش اسرار ایل
سبب است که در دین با داخل شد بعد از آنکه لا تصل قوا
یا الی الکتاب ولا تکلم فیهم فاعده مقرر است پس دو
ز (۱) آمد بانی آنکه ما در نصیرت خود که در سنت حضرت
فما بر صلی الله علیه و آله و سلم بیان یافته شود مرتکب قتل از این
اب (۲) شد تا چون غسل آیت ولقد قتلنا سلیمان والقیصا
چهارم اثم اطلب و در سنت نبویه یافته می شود
نصیرت ترک انشاء الله و مواخذ بر او است مرتکب
نصیرت و ما در چهار باب شد در ویم آنکه آنکه در ویم یثقل در

بقدر الضرورة داده نذر داشته که در آن زمان که قمر بر زمین
 باید گفت تا به مدت قرآن تمسک می کرد و با شمع و آیه و قافیه
 که همان باید کشید و در اینجا نکته ایست بنیاد است که در آنجا
 دانست که در قرآن عظیم گاهی روایت است که در آنجا
 در جایی با جمال و در جایی به تفصیل چنانکه فی الجمله
 ما لا تقصرون به اذان سرمود الم اقل لكم اني اعلم الغيوب
 السموات والارض واعلم ما قبل و ما كنتم تكتمون
 پس این مقوله همان مقوله متقدم است یعنی از تفصیل پس
 از تفصیل تفسیر این اجمال می توان دانست و از اجمال
 به تفصیل می توان پی برد و مثلاً در سوره مريم حضرت ايسی
 علیه السلام اجمالاً فرمود و لنجعلها آية للناس و كرم
 مذاوكان امور مقتضیاء در آن حدیث و مثلاً در سوره النمل
 امر ائیل اني قد جعلتكم باية من و بكم فی الارض
 بشارت تفصیلی است و آن مقوله بشارت اجمالاً در سوره النمل
 جبه ضعیف است بطاعتکم و که معنی آیت آن است که رسول الله
 اني امر ائیل و غیره بانی شما چنانکه و این همه در سوره النمل

است و در این کتاب به شرح هر یک از اینها اشاره شده

است و حال آنکه این کتاب از سال ۱۲۰۱ و در روز اول الله الیکم

بر ما تعلیم و از آنجا که شرح هر یک از اینها

در این کتاب است و این کتاب در سباق و سباق

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

است و این کتاب از آنجا که در این کتاب

الفتی بر من کما فوا قتل و یکن با و یزی و یکن
شریک بودن حمل نمودن و فهم الا فی بال لانی
کشت و مرگب توجیهانی که با و فی التنا
مکر و مثلاً یسئلونک عن لایعنه
الا شهر یعنی شهر الحج فقال فی
و مثلاً هو الذی اعرج الذین یحرقوا من اصل
من دیار هم لا ول البشر ای لا ول جمع الیحد
و عالی و ابصت فی المذاقین جاشین و قوله و حتم
لسلیمان چه مرده و این با و عهد بنی تعمیر افتد است و نور بیان
مت ا قوی و از آن چه بیان ناسخ و منسوخ است و این
و و باید داشتند یکی آنکه و نایب من نسخ و استعمال
می کردند بر غیر منی که مستطیع اصول است و آنکه قریب
است به منی لغوی که ازاله است پس منی
ایشان ازاله بعض اوصاف آیت مستطیع است
انتهای است باشد یا صرف کلام از منی میباشد و اولی
منی میباشد یا یکن منم یکن قیدی یا تخصیص

و این باب نهایت جامع است و عقل را از ادعای بر فساد
اینهاست و اقرضه است میدان و وسیع است و اختیارات
است و این فقیه را احمر استیلاست و در وقت

ایستام بخاطر و نجه اند و آن متقاله از نرانی
بیاری از احکام مستنبطه و از آن
نقش است کثیر الشب که شرح در شرح مسون
در آن امتحان زکامی ایشان با مشهور و بنابر مراتب سبب
آن بشود و آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین توجیه و در آن
در توجیه قرآن سخن گفته اند و اگر آن کرده و حقیقت توجیه از
است که اگر در کلام معصوم ضوابط فهم حاصل شود باشد
توقف کند و آن صورت را حل باشد و چون اذنان خوانندگان کتاب
در یک مرتبه نیستند توجیه نیز در یک مرتبه نباشد و توجیه
مبتدیان دیگر است و به نسبت مبتدیان دیگر بساطت
و این خاطر رسد و محتاج حال آن گردد و مبتدی غافل
یکه اعطاء آن توهمند و بساطت کلام که بر زبان مبتدی صحبت باشد و بر زبان
مبتدی اما آگاه اعطاء به جانب اذن کرده است بحال جمود و خرافه

در این آیه در سبب اذعان ایشان سخن می گوید پس در
 نیز در مورد اینست که سبب آن فرق است و نتیج
 است احکام تصویر بر صورت های مستند و ذکر
 آن در آیات مذکور بالا است تصویر بر آن
 آن در آیات مذکور بالا است تصویر بر آن
 تصویر بر بعضی و انشای می تحریر که در هر دو قصه
 می باشد و در تذکیر بالحرکت و در تصویر بر آن صورت و تقریر آن
 حالت و از آن خون تو خیم است تقریب آنچه بعد از فهم باشد
 است تمام الفست بآن و قطع متارغه است در میان دو
 و از یاد رسان دو تحریر یا در میان منقول و معقول و تفریق
 و در میان دو مذهب و تطبیق و در بیان دو مختلف و بیان صدق و عده
 است بآن در قصه و بیان کیفیت عمل آن حضرت
 و در بیان با آنچه در قرآن عظیم ما مؤید شد با آنچه توحید
 بر هر صحابه است و در آن مقام ادا کرد و نمی
 و ما آنکه در به صورت متصل بیان کرده شود و در بیان در حل
 است تفهیم سخن گفته آید و به آن آن احوال را استخراج

شود و آنچه در بیان غوی می کنند از نادانان مشتبه است و بیدار
حقیقت حقایق مذکور است نیست و از این منتهی است
و توری و این مبارک و سایر قدما
مشتبهات است بر نحو ابراهیم و
آن و در احکام مستثنی از تعزیر که در
نمودن و وضع دیگر و ابراهیم و اخیل کردن برای
قرآین نزد یک من صحیح نیست نمی درمهم که از قبیل مذکور
باشد طالب بدقول آیات باید بود و مذکور است که اولی است و باید
مگر فت گوهر که بآن مذکور باشد موافق با حق است و اما کتب
از استقامت عربت اول اند باید کرد و اعتقاد و کانی
ضایع و تابعین باید نمود و در نحو قرآن طالی عجیب را و یا قوه امنیت
و آن آن است که جماعه مذکور است و بویژه از او خارج که و باید
و هر چه موافق آن نیست آن را نادان می کنند
بعد باشد و این نزد یک من صحیح نیست البته عارضی
بسیار و بسیار که مذکور است و باید باشد و باید
و در مثل المؤمنین الصلوة و المودة و الزکوة و غیره

همان در شی اینده هم گفته اند متقیه و العزب بالسنتیه و تخمین
این کلمه نزدیک فقر آن است که فاعل و زمره مشهور
نیز در زمره است و عرب اول را در اتمای خطب می درایت
روانم شد که غلات فاعله مشهوره بر زبان گذشتی
نفت مریدان این نازل شد اگر احیاناً بجای
درست میسر شد مفر دیا بجای نه که مونت به عجب
درست میسر شد است آن است که ترجمه و المقیهین
امام علیه السلام منشی مرفوع باید گفت و الله اعلم و اما معانی و بیان
علمی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در
عرفت جمهور عرب مفهوم می شود علی الراس و العین و آنچه
از قرآن میسر است که به غیر منتقل آن فی الجمله که کند لاسلام که
در قرآن مطلوب باشد و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان
در تفسیر است که یک اسماع قرآن
چرا که در ظاهر می آید و در میان نظم قرآن و حالتی که
آنرا بکتاب داده و یا مرفقی که او را حاصل است موله میشود
چنانکه کسی قصه مجنون و این مشن و و مشوقه خود را یاد کند
و معانی که در میان وی و میان محبوب می بینی کنی که در مستخضر

سازد و در اینجا فایده آنست که هم آنرا باید دانست که آن مختصرت صلی است
 عید و سلم من اعتبار و تاثیر داشتند و در آن راه ساد و کف
 فرموده اند تا نسبت باشد علای است از ادق طریق باشد علوی
 مودیه ایشان را مانند آنکه آیه فاما من اعطاه و انقلی
 مسئله قدر تمیز خواهند که چه گوی می شود آیه
 هر که این کار را کرده است او را ادب است و بهر حال
 انداد آن عمل آورده است او را راه دوزخ و تغذیه
 لیکن بطریق اعتبار و آن دانست که هر کسی را برای حقایق
 آفریده اند و آن حالت بروی جاده می کنند من حیث یکدلی
 اولایک فی نفس باطن اعتبار آیه را به مسئله قدر ربی و افرح
 شد و هم چنین آیه و نفس و اما معنی منطوقش آن است
 که برتر و اتم مدایع ساخت لیکن خلق صورت علمیه بر دایره و ابان بر
 و اتم اجمالا در وقت نفخ روح است پس با اعتبار
 می توان باطن آیه درین مسئله است و اشیاء و اشیاء و اشیاء
 فصل عرب قرآن که در احادیث آنرا بر نمیدانند و اشیاء
 فصل تخصیص که در اشیاء انواع است پس عرب و در فن
 مذکور آلاء الهی است که جامع باشد جمیع عظیمه و الاضدادات حل

باب چہارم
(۱۰۷)

هر دو جل مثل آیه اگر کسی مسوره اخلاص و آخر مسوره احشور و اول
 مسوره مؤمن و غریب فن تذکیر با نام الهی است که قصه
 قابل الذکر و آن آیه بیان کرده شود یا نه معلوم و آیه تفصیل هر چه
 آورده باشد یا نه معلوم الفایده را که محل اعتبار است بسیار
 ده شود لهذا آنچه حضرت صالحی علیه السلام فرمودند آنرا و کردم
 در کتاب خود به خضر زیاده تر صبر کردی تا خدا تعالی بر ما قصه آن ذکر کند
 فرمود و بنی و غریب فن تذکیر با الهی است و باید آن آیه است
 که جامع باشد احوال قیامت را مثلا و لهذا در حدیث آمده است
 که هر که خواهد که قیامت را بگوید چشم خود می بیند که مسوره
 اذا انشأ کورت بخوان و غریب فن احکام آیه است که مشکل
 باشد بر بیان حدود و تعیین وضعی خاص مانند تعیین حد و حد
 زمین و تعیین چهره یا سه طهر و عده مطافه و تعیین حصص و اریث
 و غریب فن تفصیل آیه است که در آن سوق جواب نهی
 غریب واقع شود که قاطع است به بیان وجه باشد یا متروک کرده
 شود بیان حال این فریق به مثل و اخگ مشکل اللہی است و قد
 انزل الله حکم چنین بیان شفاعت عبادت و صنام و فرق در

مرتبۀ عالی و متفوق و مالک و مملوک باشد عجبی نیست بیان کرد و نشود
 یا حیله اعمال اهل ریا و سمه پالایع و جو بیان کرد و آید و غرایب
 قرآن در ابواب مذکور و محمود نیست گاهی غریب از بیست
 بلاغت کلام و اینچون اسلوب آن باشد مثل سر و الم
 و لهذا آن را در حدیث عروس القرآن نامیده شد و
 از جهت تصویر صورت سبزه و شبنمی باشد در حدیث آمده است و کلام
 آیه منبیا ظاهر و بطن و لکل حد مطلع پس باید دانست که
 این علوم پنج گانه جز نیست که مدلول کلام و متعلق آن باشد
 و بدین در تذکیر بالاله تذکر است و در آلاء مراقبه حق است
 و در تذکیر بایام اله معرفت مشاط مدح و ذم و ثواب و عقاب
 است از آن قصص چند بنسبت حق و در تذکیر بالیهب و اللہ
 ظهور خوف و جواد آن امور دارد ای الیه منساختن و در آیات
 احکام استنباط احکام بخیه بنحوی و ایمان است و در حاجت
 فرق نما که معرفت حاصل آن نیاید و لایع ساختن مثل قرآن
 آن در مطلع ظاهر معرفت انسان عرب و آثار مشرقیه و فن قریه
 و مطلع بطن الطیف نهان و استقامت فهم با نور باطن و حالت
 حکیم است و اله اعلم به فصل از علوم و هیبه در علم قریه

که بآن اشارت کردیم تاویل فیض انبیا است ششم اسلام
و فقیر برای این سخن رساله تالیف کرده است مسند و دلیل
الاحادیث و مراد از تاویل آن است که هر قصه که دافع عهد
مبدوم باشد از آنست که او بینا میر و قوم او دارند بیری
در آنوقت غواصه است و گویا به همین معنی
است که در این است در این ویتنامک بن تاویل الاحادیث
دیگر هیچ علوم خمس که منقول قرآن بعظیم جهان است داستان
از آن باب اول در مساله که شست فیض جمع دیگر ترجمه زبان
فارسی بوجی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص
و تفهیم و غیر آن و آنرا در فتح الرحمن فی ترجمه القرآن ثبت
نمودیم هر چند در بعض مواضع بسبب غفوت عدم فهم ناظران
بدون تفصیل آن شرط و ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص
قرآن است مطابق جماعه در خواص قرآن فکرم نموده اند بدو به
بوجی که بدعا مانده بوجی که بسیر مانده است غفر الله منه داعی فقیر را
بیردن از آنچه منقول است باین فتح نموده اند و یکبارگی اسمای
حسنی و آیات عظمی و ادعیه مهتر که را در کنار من نهاده اند که این
عظیمه است در تعریف ایا هر آیتی و اسمی و دعائی مشروط است

بشر و علی که در قاعده نمی کنند بلکه قاعده آن اتقوا را عالم غیب است
 چنانکه در حالت استخاره می باشد تا از عالم غیب بکدام اسم آیت و ا
 اشاره می رود و بیان آیت و اسم را بطوری از اطوار مقرر و نزدیک
 اهل این فن تلاوت باید کرد و این است آنچه در رساله
 ایراد آن کرده بودیم الحمد لله از بلاد آخر او ظاهر
 یکی از علوم و بییه که برین ضعیف نزدین فرموده حل معنی لغت بجای
 قرآن است و آن موقوف بر تهیه مقدمه است باید دانست
 که حروف متساویها که اصول کلمات عرب است هر یکی را از ۹
 معنی هست بیست که از غایت نازکی تعبیر اندن بغیر از اینها
 نمی توان کرد از همین جا هست که بسیاری از مواد مستقار به متغیر
 یا مستقار می باشد پس در معنی مانند آنکه اذکیا از اهل ادب ذکر
 کرده اند که هر کجا نون و فاجع شده است دلالت می کند بر معنی
 خروج بوجهی از وجود مانند فقر و فست و فسخ و فتن و فقه و فقه
 و هر کجا فاء و لام جمع شده است دلالت می کند بر معنی شگفتی و
 فلق و فلاح فلیح و فلذ فلید و از همین جا است که اذکیا از اهل ادب
 می دانند که حرب بسیار است که یک کلمه را بر وجه بسیار
 تطبیق کنند به تبدیل حروف و متغیر به مثل دق و دک و لج و کز یا لجا

باب چهارم
(۱۱۱)

شواهد این معنی بسیار است و مدار اینها مقصود و تشبیهی است
 لا غیر و این اسم لغت عرب است و اگر چه عرب فتح به تنقیح آن
 فرسند و غایت نیز ادا کرد آن را کند چنانکه مفهوم تعریف جنس
 آن را اگر از عرب فتح به بررسی بر تنقیح حقیقت آن فاد
 اعمال اینها می کند باز موشگافان کلام عرب نیز
 بر یک معنی هستند بعضی گفته است در ذهن از بعضی با
 مفهوم که جمعی آنرا تنقیح کردند و دیگران به تنقیح آن نرسیدند
 و این عالم نیز از لغت عرب است اما دست اکثر موشگافان از
 تنقیح آن مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه اسمهای مورد اند
 بآن معنی که مجمل و لالست می کنند بر آنچه مقصود و سوده مذکور می شود
 تشبیه بآنکه نام کنایی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب را
 پیش ذهن مانع و واضح گردد و اند چنانکه بخاری کتاب خود را
 بمجاریع البیوع المسمیة فی حدیث رسول الله صلی علیه و سلم نام
 کرده است پس معنی الم این است غیب غیر معین معین
 شده نسبت عالم شهادت که متدلس است زیرا که همراه و
 برود به معنی غیب اند الا آنکه ما غیب این عالم است و همراه غیب
 عالم مجرود و لند در وقت استقفا م ادا می گویند و در

وقت عیانت او زیرا که امر مستقیم غده امر منتشر است و آن
 غیب است نسبت متعین و هم چنین سرود و فیه غیب است
 و اول امر بر زبان او کند تا دلالت کند بر آنکه سرودنی به خاطر او است
 است که تحقیقش قیام ما و پاشد و در ضمایر ظاهر از اختیار
 اند زیرا که غیب این عالم است و متعین و افی البطلان
 شده و لازم به معنی تعیین کند او در وقت حرکت لام زیر یکم جدا کند
 و هم چون هر دو شئت بآن مجتمع می شود دلالت می کند بر این
 متد نس که خدایق شتی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند از فضا
 تجرد بحسب تقید و تجنیز افتادند پس الم کنایت از فیوض مجرد
 است که بعدا لم تجنیز در آمد و بحسب عادات دعاوم ایشان
 متعین شدند و تسو و تقیم ایشان را بسته گیر متعین کردند و اقوال
 فاسد و اعمال کاسد و ایه محابذ و تحمید بر دایم مصادره نمود و تمام
 سرود شرح و بیان آن است و الهمش الم است الا که در
 بر تر و دلالت می کند یعنی غیبی که متعین شد بدنس و باز مرده
 دیگر بدنس در آمد و متعین شد و سیم یاد نیز هم چنین و این
 کنایه است از علوم مصادره و بتهاجتهای بی آدم مصادره به بعد
 مصادره و آن صادق است بقصص انبیاء و مقالات ایشان

سبب بسیاری در سوال و جواب پیکر و ظاهر و باطن و حیرت
 است از حرکت ارتعاش از عالم نفس بدیلم متعالی الا آنکه
 استی که در علم و فضا است یا ثبوت و نه نفس آن محرک
 کثافت و سبب دلالت بر سر بیان و متناهی شدن
 همه آفاق پس به مقامات انبیا است که
 آثار خود را در این عالم بدیلم بدیلم است که صورتی پیدا
 کرد و در این عالم بدیلم بدیلم و در کتب و مانند
 آن و طسم مقامات انبیا که آثار حرکات و فانی شدن آن که ساری
 شد در عالم متناهی و پراکنده گشت در آفاق و حقایق باست
 که معنی این کلمه شد الا آنکه چون ششمانی و ظهوری و تمیزی
 داشته باشد و در اینجا تبیین کند پس معنی محم اجمالی است نورانی و
 متشیع که در پیوسته نخبه ایص عالم متناهی از عتاید بایده و اعمال
 فائده و این کنایه است از دافعال ایشان و ظهور و حیرت و شبهات
 و منظرآت و عادات ایشان و عین دلالت میکند بر ظهور ششمانی
 و متعین شدن و قاف مثل سیم دلالت میکند بر عین عالم لیکن از جهت
 قوت و شدت و سیم از جهت اجتماع صور در وی و تراکم آن پس عشق

حق تشبیح است ساری شده در عالم نفس و نون عبادت است
از نور یک در غلغله ساری و براکنده شود مانند حالتی که در وقت

صبح صادق یا نزدیک غروب شمس می شود و با همچنان
در با نور اینست کمتر فهمیده میشود به نسبت نون و تغییر

پس پس کنایه از معانی است که در

بستی که پیدا شد نزدیک نور دنیا پروردگار و گاه خویش جبهه و گاه

و حق تویی و شدنی و کرمی که در بین عالم متین پیدا شد و گاه کسی گوید

مری قصد من این وقت است که در بین عالم پیدا شد از جهت

کسر و معادیه و ک مثل ذات است الا آنکه معنی قوت کمتر از

قوت فهمیده میشود پس معنی کجاست معنی عالم متین

است که در متین شده بعضی علوم متشبهه نزدیک و جوع پروردگار

اعلی با حکما معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمیدند و آن معانی

اجماله را در این کلمات که به تحریر آورده اند تقریر کردن مکنند و

نیست هر چند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه مسابحی بکنه من

و چه درون و چه داند عالم بالصواب

نست الکتاب بعون الهمکب الوهاب

